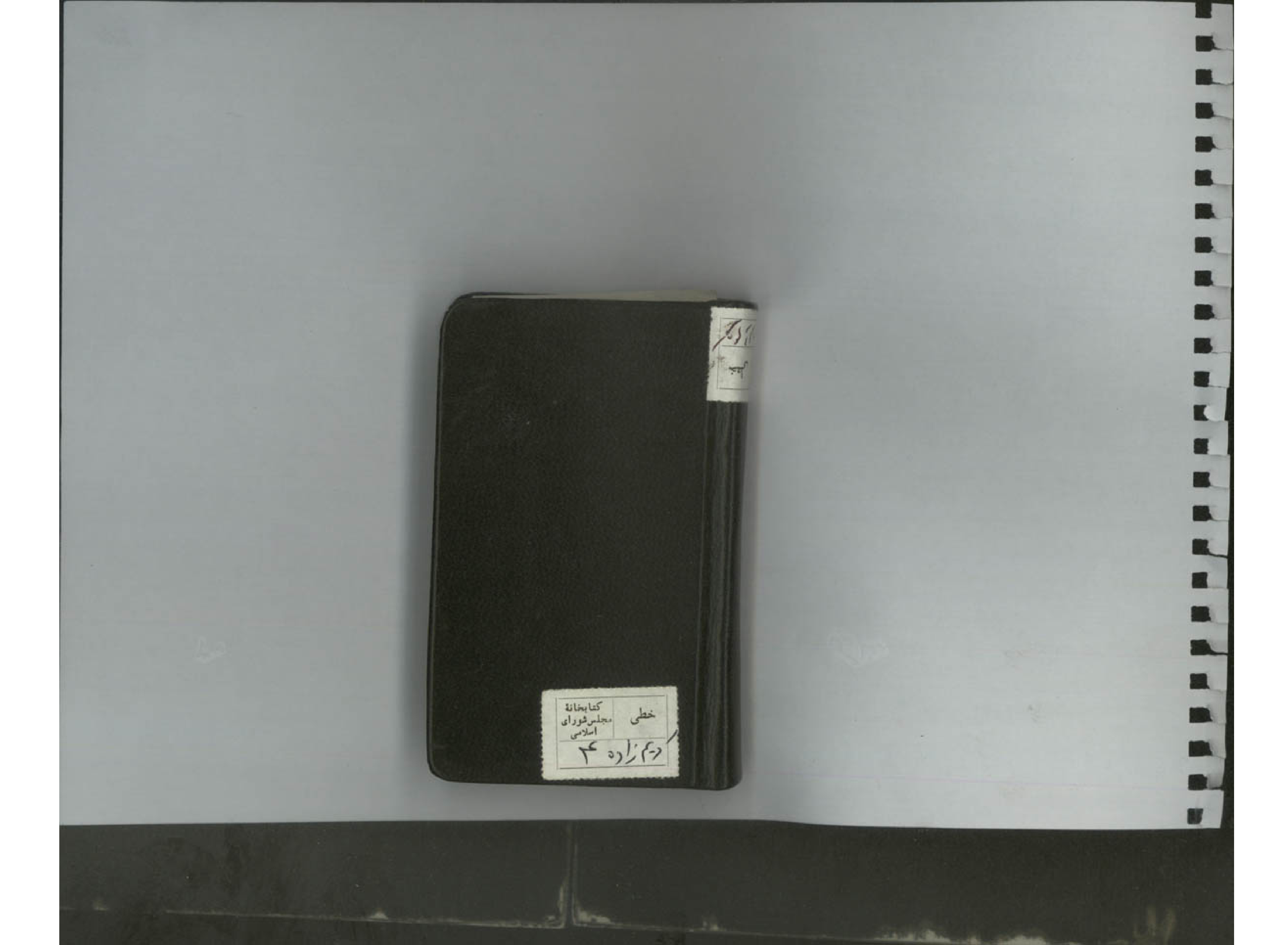
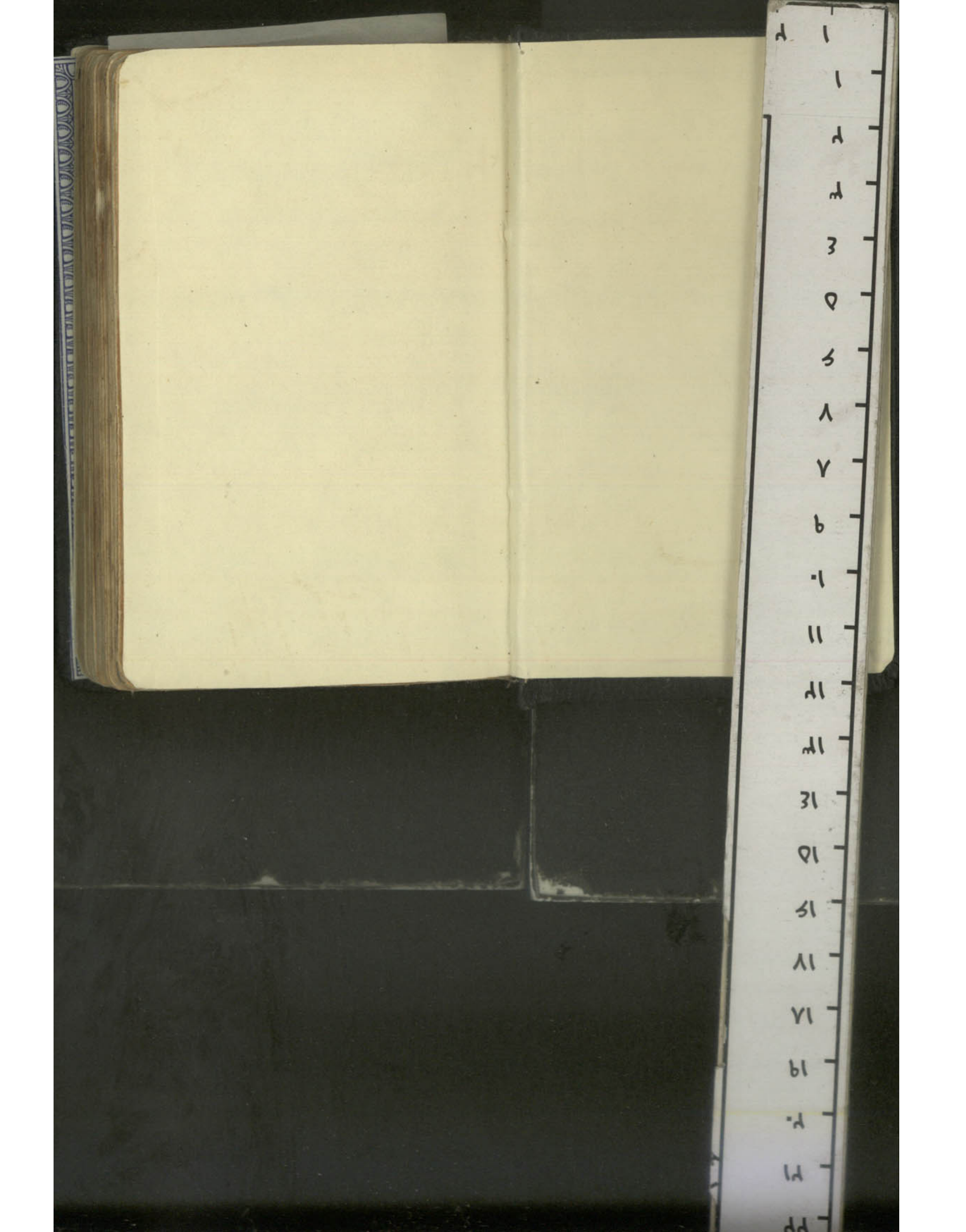
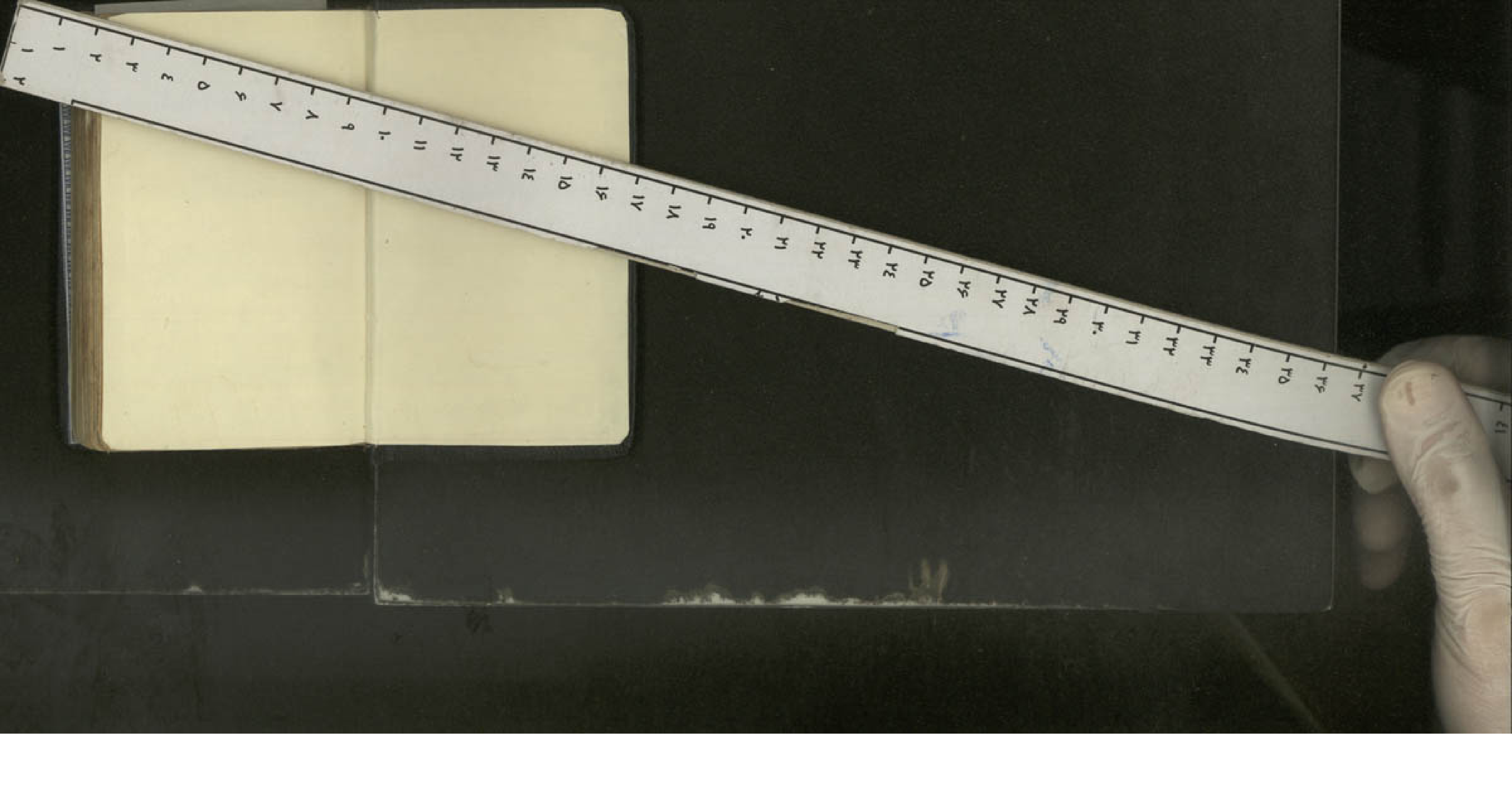

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی





در ظهور کیفیت و بروز استعداد قوه و حصول ملکه

مراتب مصرح بر در آیات و اخبار و تجرب ...

اسرار و ازین است که در این حدیث شریف ...

اخلاص اگر منابع حکمت معرفت شد

در این مرحله خبر داده و شک نیست که هر یک مجتهد

القدم همت این منازل چهل گانه را طی کند

بعد از آنکه استعدادات خلوص القلب ...

ورود به چشمه معرفت از زبان قلم او جو ...

آغاز کند و این منازل چهل گانه در عالم خو ...

و اخلاص واقع اند و فضلا و علما این منازل

است ... عالم اخلاص و این عالم

٤ / کریزاده

ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی آن
چه طعام وشرابی که علوم حقیقیه عبارتست
واز این اشارت در حدیث معراج صادق خاتم
انبیا به شیر وبرنج تعبیر شد چه شیر
در این عالم مثال علوم حقیقیه حضرات است ودر عالم
مجردات واین جا به شیر در جواب تعبیر تعلیم [illegible]
پس مسافر این منازل در وقت تحصیل مقصد
میرسد که سیر او در عالم خلوص شد تمام که
خواهد در این منازل تحصیل اخلاص کند چه در [illegible]
اند واخلص لله اربعین صباحا یعنی
باید در این چله اخلاص حاصل باشد

بیدار

ابتدای این منازل عالم خلوص است [illegible] اینکه [illegible]
جمله [illegible] در معرفت گشوده شود [illegible]
خواهد تحصیل خلوص کند پس مسافر عالم
این حضرت را چهار [illegible] از جمله اول [illegible]
[illegible] مقصد در عالم ظهور ینابیع حکمت است
[illegible] مقصد را تصور کند دامن طلب
[illegible] دوم دخول عالم خلوص در
معرفت ان سیم سیر در منازل [illegible] از عالم
خلوص اند تا بعد از طی آنها داخل در عالم خلوص
گردد اما معرفت مقصد که اشاره بان شد
بقوله ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه [illegible]

عالم حیوة ابدیه است که تمتّع از ابقاء معبود
خواستند و ظهور عیون حکمت که علوم حقیقیه است
اشارة بآن است چه علوم حقیقیه و معارف حقه
روزی نفوس قدسیه است که از جانب رب
ایشان بایشان میرسد و رزق الذی از برای
حیات ابدیست بل احیاء عند ربهم
یرزقون و وصول باین عالم جامع مراتب
کمالیه غیر محصوره است که از آن جمله حصول
تجرد کامل بقدر استعداد امکانیه باشد
چه مادیت حیات ابدی مجتمع نمیگردد ماده
و جسمیت از عالم کون است هر کونی را

فـ دی

٣

فـ دی و بعد است کل شیء هالک الا وجهه
وجه هر چیز آن جهتی است که بآن مواجهه [illegible]
میشود و آن ایشان ظهور و تجلی میکند پس
وجه هر کس مظهر اوست پس هر چیز بجز
مظاهر صفات اسماء الهیه هالک
و بوار از جمله لوازم است و نسبت از نفوس
کمّلین را اگر چه وصول شمّه از علوم و معارف
الهیه ولیکن رشحه و قطره از عین الحکمه
بر ایشان ترشح کشته و بمنبع حکمت
اشاره بمبدء جمیع فیوضات و منبع جمیع
کمالات است پس از جمله اشارات علیه این

عالم سطوت انوار الهیه است که هلاک دلهای
راسخ قرانند و بدان راه نیست و از جمله مراتب
آن احاطه کلیه است بقدر استعدادات امکانیه
بعوالم الهیه چه حکمت علم حقیقی مبتدا از شروع شکستن
وحصول آن بدون احاطه کلیه صورت نمی‌بندد
ونتیجه این احاطه اطلاع بر باطن و مستقبلات است
والتصرف در سواد کائنات چه محیط را غایة التسلط
بر محاط علی ما حصل است تا همه کس مصاحب
و در همه جا حاضر بکمر انجه باد اشتغال این تجربه
بدن مانع گردد و حصول تمامیت این مراتب
بعد از ترک تدبیر بدن میسر شود و درجات

وفتوحات

وفتوحات این عالم بی حد و نهایت و شرح آن از تعبیر
بیرون است واما عالم خلوص واخلاص پس بدان
که خلوص واخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین
وطاعت از برای خدا دوم خلوص خود از برای او و اشاره
باول است قوله سبحانه لیعبدوا الله مخلصین
له الدین واین قسم اول از مبادی درجات ایمان است
و بر همه کس تحصیل آن از لوازم عبادات بود که آن
نباشد هیچ یک از عبادات به وصول نرسد وقسم دوم است
و بدو هم اشاره شده که الا عباد الله المخلصین
چه خلوص را از برای خود بنده ثابت فرموده و در
اول خلوص را از برای دین اثبات کرده و بنده

را خالص کسی نشده ان قرار داده ومحبت اشاره بقسم
است حدیث من اخلص لله یعنی خود خالص شود اول
بصیغه فاعل ادا کرده میشود وثانی بصیغه مفعول
ادا میشود واین قسم از خلوص مرتبه ایست ورای
مرتبه اسلام وایمان بهر کس نمیرسد مگر مؤید من عند الله
ومنظور انظار الطاف ربانیه وموحد حقیقی نیست
مگر صاحب این مرتبه زیرا که سالک تا این عالم
پا نگذارد دامن او از خار شرک مستخلص
نگردد وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
ونص کتاب الهی است شاهد حال او از برای صاحب
این مرتبه نتایج است اول آنکه از محاسبه محشر آزاد

حضور ان

وحضور دران عرصه معاف وفارغ است فانهم
لمحضرون الا عباد الله المخلصین چه این طایفه
متوسط عبور بر جاده عطای بغیر حساب خود را
داده اند پس حاجت محاسبه بکی ندارند دوم آنکه جزا
از عادت وثواب کسی عطا میشود در مقابل
عمل وکردار اوست مگر این صنف از بندگان که
کرامت والطاف ایشان ورای طور عمل وفوق
یاد داشت کردار است وما تجزون الا ما کنتم
تعملون الا عباد الله المخلصین سیوم این
مرتبه ایست عظیم ومقامی است کریم دران اشاره
بمقامات رفیعه ومناصب منیعه شده ان است

که آن ذات سزاوار و شایسته ستایش و ثنای آلهی آنچه
سزاوار آنحضرت است آن ذات مقدس است سبحان الله
عما یصفون الا عباد الله المخلصین و آن غایت مرتبه
مخلوق است و انتهای منصب ممکن با بنیای حکمت
امر خداوند به ظلمت از زبان و دل ظاهر نشود بنده
این جرعه را نتواند کشید و قاطع مراتب عالم ممکنات
را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت نکشاید
بآن مرتبه نتواند رسید آری تا کشور امکان را
در ننوردند پای بر بساط عند ربهم نتوانند گذاشت
و لباس حیات ابدیه نتوانند پوشید و حال آنکه
بندگان مخلصین را عطای حیات ابدیه شده

بعد حمد نعت

ثابت و در نزد پروردگار خود حاضرند و لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون و رزق ایشان همانا رزق علوم است که
در حق مخلصین فرمودند اولئک لهم رزق معلوم
و قتل فی سبیل الله اشاره بآن مرتبه از خلوص است
این نور رزق محدث و قرین کون عند الرب که
عبارت دیگر قرب است که حقیقت ولایت است
که مصدر و اصل شجره نبوه است اناد علی من شجرة
واحدة و نبوه متفرع بر آنست و متولد از آن
بلکه آن نور است و این شعاع و آن صورت است
و این عکس آن عین است و این اثر چه و لی کامل

حجاب قبل این حجاب او بر بعد قبلست پس نبوة
بی ولایت صورة نه بندد و ولایت بدون نبوة
شود و این است که در حق مخلصین وارد شده
لیس بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء
الکبریاء و حجاب اسما فرمود که دایت تجلی عز جلا
لیس بینی و بینه حجاب و ما فوقه بعضا فی
دو ضد حضرت آمده بود رانکه حجاب بیش نیست کرچه
درجات اسم تفاوت باشد و در بن ثابت است
عظمه است مخلصین شرف جوار سید المرسلین
مشرفند و این عالیست فوق عوالم ملکیه چنانچه
چه حضرت رسول از جبرئیل پرسید هل رایت الله

قال بینی و بینه سبعون حجابا من نور لو دنوت
واحدا لاحترقت زیاده از این در حق مخلصین بیان
نتوان کرد چه عبارت از آن قاصر و افهام خلق
از آن محجوبست قال رب العزة اولیائی تحت
قبابی لا یعرفهم غیری یعنی لا یعرفون عند الهم
و درجات ایشان چنانچه دانستی وصول ایشان بعالم موقوف
بقطع سه مسئلت است پس عدم حیله بسا که
در راه خدا کشته شود داخل عالم ملکوت نمی
نگردد و کشته شدن عبارتست از قطع علاقه
روح از بدن پس روح روح از روح مجانبه
موقوف عبارتست از انقطاع ان و قطع علاقه

بر دو گونه است یکی بتیغ ظاهر و دیگری بسیف باطن
مقتول در هر دو شهادتست و لیکن در اول قاتلش لشکر
کفر و شیاطین و در ثانی جنود رحمن و ایمان است مورد
سیف در هر دو قتل واحد است و آن زاده
کان عالم طبیعت و لیکن یکی باجراء سیف
بر آن ملوم و مستحق عقابست و دیگری بواسطه مرجوا
و مثابست انما الاعمال بالنیات و چون قتل
فی سبیل الله بسیف ظاهر مثالی است متنزل
از قتل بسیف باطن و بهمینجهت که این نیز مثال
تنزلیست از قتل بسیف باطن باطن چنانچه ذکرش
میشود نیز ظاهر مرتبه از قتل فی سبیل الله

هرجا

هرجا در مصحف الهی ذکر میشود قتل بسیف ظاهر است
و باطن آن قتل بسیف باطن است و باطن باطنش
قتل بسیف باطن باطن در همان مرحله دیگر است که
باین است ره رود ان للقرآن ظهرا و بطنا و
لبطنه بطنا الی سبعة ابطن و ازین است
مبدء هر قتل را در کتاب کریم بجهاد و مجاهده
تعبیر فرموده اند انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا
باموالکم و انفسکم فی سبیل الله و الذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و حضرت
رسول ص فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر اصغر مثال و نمونه اکبر است و جهت حکم
که از برای جهاد مذکور است مختص بیکی از آنها نیست

بلکه اجرای هر دو ثابت است و همچنانکه قبل از هجرت جهاد
اصغر مرتبه اول به هجرت الی الرسول است ثم معه
و هجرت را بایمان و ایمان بر اسلام و تحقق آن بدون
این ترتیب ممکن نه همچنین قتل نفس با طی مرتبه جهاد
اکبر دوام بر هجرت الی الرسول است ثم معه و آن بر ایمان
و ایمان بر اسلام پس مع زید درجات منیعه و وصول مراتب
رفیعه بدون طی این مراحل عظیمه غیر متصور چنانکه در
نامه عملی الی منتهیه الذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون
یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات
لهم

لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله
عنده اجر عظیم در مراحل جهاد اصغر اسلام که
اول مرتبه است که عبارت است از تلفظ شهادتین
بزبان فاصل میان کافر و مسلم است و ایمان که مرحله
دوم است و عبارت است از علم بمؤدی شهادتین
فاصل میان مومن و منافق است چه منافق کسی
که تفاوت نشد میان سر و علانیه او یعنی
هرگاه خانه دل او ممتلی شد معنی الحجه بزبان میگوید
روشن باشد منافق خواهد بود و شناختن دیگر
ارکان ایمان و علامات [illegible] مقتضی تا
یتلفظون به می تفخه مقتضای شهادتین علم

وجدا به معبود و صدق کل ما جاء به الرسول است و اثر
آن در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و طاعت کل
ما جاء به الرسول است پس هر که دیگری را شریک کند
ساقی خواهد بود و آنگاه هوی و هوس خود باشد
افرایت من اتخذ الهه هواه و گاه ابلیس باشد
الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان ظاهر است که اینکار پرستش کند شیطان
را خالق خود داند چنین مذهب در میان مردم
نشنیده ایم بلکه مقصود آن است پس هر که
متابعت شیطان کند او را معبود گرفته و گاه
انسانی دیگر که طمع مال و جاه از آن است و گاه درهم

ودینار

دو بار و غیر اینها و هر که از غیر رضای الهی اینها را
متابعت کند اینها را معبود قرار داده و همچنین
هر گاه نه از راه عذر یا خطا و نسیان ترک ما جاء به
الرسول از اینها داخل زمره منافقین خواهد بود
همچنانکه در مرفوعه امیر المؤمنین منقول است
که قاعدة و انکار الکافرین والمنافقین
باعمالهم الخبیثة چنین کسی اگرچه هجرت
می کند و جهاد می نماید و لکن هجرت او الی
الرسول است و نه جهاد او فی سبیل الله
چنانکه میفرماید من کانت هجرته الی الله و
رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من

كانت هجرته الی امر یصیبها او غنیمة یاخذها
فهجرته الیها و چون دانستی که جهاد اصغر شامل
جهاد اکبر است میدانیکه همین فضل و انفعال در جهاد
اکبر نیز است و درین مراحل نیز منافقین هستند
و چون ظاهر جهاد در هر مرحله اول که اسلام
و ایمان باشد شرکت کنند مگر در انتهای درجات
که بآن اشاره رفته خواهد شد پس فاصله میان
مؤمن و منافق این مجاهدین نیز ایمان است
و شناختن ایشان با ثار و علامات داله
بر عدم اذعان است و چون دانسته خواهد
شد که اکثره در مراحل جهاد اکبر واقع است

باشد

باشد از آنها واقع در راه جهاد اصغر نیز لازم
مقتضای شباهت این در مجاهدین این راه نیز هست
ضرور در کار است و باندک تخلف از مقتضای
احدها شخص داخل در سلک منافقین است و ازین
جهت که سالکین راه خدای کسی را به قدر رسی
از ره از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیدانند
بلکه کاذب و منافق میخوانند و اشاره باین است
و تحفة الاسلام بسند متصل از سمیع ابن عبد
الملک از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما زاد خشوع الجسد
علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق

منافقان از مجاهدین جهاد اصغر که نه هستند که
هجرت ایشان مع رسول الله از خوف سیاسات یا
بطمع وصول غنائم یا ظفر مجبوره شده نه لله و
فی الله و قلع و قمع دشمنان دین خدا و ظاهر ایشان
در میدان جهاد و باطن در تحصیل مشتهیات
یا دفع سیاسات از خود است همچنین مجاهدین
جهاد اکبر که نه هستند در مجاهده ایشان نه از
برای تسلط قوه عاقله بر قوی طبیعیه و کسر سورت
دنیا و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد
و همچنانکه منافقین ضعفا در ظاهر متلبس بشهادت
و به بدن و در مسافرت با رسول مقاتله با کفار می‌نمودند

و نفاق

و نفاق ایشان با آثار و علامات در جمیع اعمال منافیه
از برای حقیقت ایمان شناخته میشدند یا باظهار
کلمه کفر چنان اظهار و داخل در سلک کفار میشدند
همچنین منافقین صعفا نیز در ظاهر ملبس بلباس سالکین
راه خدای تعالی‌اند و باطراق در اس و تنفس سعدا
متشبث‌اند گاه خشن می‌پوشند و گاهی
صوف در بر میکنند از بعضی طعام میگیرند و
ترک حیوانی می‌نمایند و ریاضتها میکشند
اوراد و اذکار جلیه و خفیه وظیفه خود میکنند
بکلمات سالکین متکلم میشوند و سبحان بلند
درهم می‌خرند و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم

ولیکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق
مخلصین و نه مطابق مؤمنین است و علامة
ایشان عدم ملازمت احکام ایمانست زیاده
از آنچه در مؤمنین صفاء دل و انکسار و تسلیم که
را مرد دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع
و متابع جمیع احکام الهیه باشد و بقدر سر موئی
از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را
منافق میدان مگر آنچه بعذر یا خطا و نسیان
از او سر زند و همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است
نسبت بجهاد اول نیز همچنین منافق این صنف
منافق اکبر است و آنچه از برای منافقین در صحیفه الله

وارد شد

وارد شد حقیقت آن از برای ایشان هر چه باشد
ثابت است هم للکفر یومئذ اقرب منهم
للایمان یقولون بافواههم ما لیس فی
قلوبهم والله اعلم بما یکتمون خاطبهم
قاتلهم الله انی یؤفکون ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم
نصیرا و ادنا نقص این صنف فرقه هستند
که نام مجاهد بر خود می نهند و احکام شریعت را
بنظر حقارت منکر شوند و التزام آنها را اشنع
عوام میدانند بلکه علمای شریعت را از خود
ادنی میخوانند و از پیش خود اموری چند اختراع

میکنند و ان را راه بخدا می پسندند چنان که گمان میکنند
که راه بخدا راهی است و رای شریعت در حق ایشان
است و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون
ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا و در
حق ایشان است و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل
الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون
عنک صدودا و نیز از ایشان است و قالوا
الشریعة بعد وصولنا فکرها نماز و روزه بجا آرند
اما نه از سر شوق و رغبت عبادت کنند و لیکن

بخلوص

بخلوص نیت ذکر حق نمایند و لیکن نه بر دوام و استمرار
حال که حق داریشان خبر میدهد ان المنافقین
یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قا
موا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن
الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا مذ
بذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء
پس مشغول باش تا عبادت و ذکر خالص مقرر و نقشه
گردی و اما منازل حجابی کاینه عالم خلوص
دراینجا منازل استعداد قوه حصول
نه حد تعلیم منازل ایشان و دانسته است
که در اینجا قوه ماند است چون قریب بار شوند

حرارت دران تأثیر کند و آناً فآناً حرارت بیشتر میشود
و بتدریج قوه نار به فعلیت میگردد تا آنکه
فعلیت محقق شود و نار بزرگ شده دخان بسیار روشن
و شعله ور میگردد و لیکن این بعد ظهور فعلیت است
و تمام فعلیت حاصل شد و در اوائل آن محجبیت
و حطبیت محجوب و کامن است و باندک بادی نار خودی
از نار یا از سبب دیگر این فعلیت ظاهر منتفی و ناریت
و خفیه منطفی میگردد و بحالت اولی عود میکند و
هرگاه قریب بآن استعداد را بهم رساند جمیع
آثار محجبیت و حطبیت زایل و تمام قوه ناریت
و استعداد آن بظاهر و فعلیت متبدل گردد

وهمه حجابهای

وهمه حجابهای آن آتش شود و دیگر رجوع آن بحطب
و فحم ممتنع و از هیچ بادی نار بشان منطفی
نمیگردد و دیگر آنکه خود آن فانی و خاکستر شود و همه
مجاهد راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول
در عالم و ظهور فعلیت آن کما ینبغی میسر شد چه هنوز
نقاب عالم سافل و زوال آن از آتش کامن و باقی
سبب اینکه آن عالم الاثر با هم جنس و دون
نفحات و مراتب ایشان غیر منتهیه ملکه
باندک لغزشی یا قلیل تکاهلی در جهاد و سلوک
یا حصول مانعی در زمانی اندک باز بعالم سافل
راجع میشود و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدینا

الله و اگر صحبت سید المرسلین و قرب ظاهر جوار
آن حضرت بدان دانشمند روشنی ایمان در ظاهر ایشان
پیدا و بلکه چون آثار کفر و جاهلیت بیکباره از ایشان
بر طرف نشده بود و در بواطن ایشان کامن بود
بمحض مساعدت از حدت احجاب آثار
ذاتیه ایشان غالب و نور ایمان از ظواهر ایشان
برياح عاصفه حب جاه و مال و حسد و کینه منطفی
گردید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی
اعقابکم و از این جهت است در میان ترک
ظاهر کفایه در نجات نمی‌بخشد بلکه ظاهر و باطن

را تارک باید شد و نیز وذروا ظاهر الاثم و باطنه
و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول با عدد روز
و شب و ساعت هر یک را تا ما تقدم بالمره
تمام نشود و استعدادات آن فعلیت نپذیرد وصول
بما تأخر صورت نه بندد و بقدر ذره از ما تقدم
باقی باشد قدم بعالم متأخر نتوان نهاد و از
آنچه گفتیم روشن میشود که مجرد دخول در عالم
خلوص کافی نیست در حصول خلوص بلکه باید جمیع
مراتب آن تمام فعلیت و ظهور بهم رساند
تا صاحبان از شوائب عالم اسفل از آن
فارغ شود و نور خلوص نزد ایشان ذاتیشان باشد

اثار اهلیت باهره بر طرف گردد و تواند از این
عالم صعود و قدم در بساط اهلیت عند ربی
که سیر منزل ظهور ینابیع حکمت است گذارد
و از این حاصل نمی‌شود مگر بحصول ملکه خلوص و ظهور
تمام فعلیتها و چون اهل الله تمام فعلیت و ملکه
می‌تواند بهم رسید از برای عالمی که در آن است
در مدت چهل روز همی که در صدر بیان
اشاره شد لهذا اتاره رو چهل روز در عالم
خلوص سیر می‌کند و منازل چهلگانه از آنکه
مراتب تمام فعلیتان است تمام نکند قدم
فراز نتواند نهاد و اما شرح عوالم مقدمه

برعالم

برعالم خلوص پس مجاهدان چنانکه در صحیفه الهیه
اشاره رفته بعد از عالم اسلام سه عالم است
الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا واللّه
پس کلیه این عوالم چهار است اول اسلام چنانکه
حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که الاسلام قبل
الایمان و آن ممیز کافر و مسلم و شرک میان
مسلم و منافق است دویم ایمان و بآن منافق از
مؤمن ممتاز می‌گردد و میان جمیع اهل الله
مشترک است و مجمع شریعت و طریقت است
سیم هجرت مع الرسول است و بآن سالک
از عابد و مجاهد از قاعد و طریقت از شریعت

ظاهر میشود چهارم جهاد فی سبیل الله است پس
هر مجاهد مهاجر و مؤمن و مسلم و هر مهاجر مؤمن
و مسلم و هر مؤمن مسلم است و لا عکس و از این است
که در روایات متعدده رسیده است که الاسلام
لا یشارک الایمان و الایمان یشارک الاسلام و در
حدیث سماعة ابن مهران است که الایمان و الاسلام
مثل الکعبة و الحرم من الحرام فقد یکون فی الحرام
و لا یکون فی الکعبة حتی یکون فی الحرام و از آیات
که فرموده اند و ما یؤمن اکثرهم بالله الا
و هم مشرکون و مراد از هجرت مع الرسول
و جهاد فی سبیل الله درین عوالم هجرت باطنیه
و جهاد باطن

و جهاد باطنی است که هجرت کبری و جهاد اکبر باشد
و اما هجرت صغری و جهاد اصغر داخل در وظایف
عالم صغیر است که ممکن باشد و خلیفه و قائم مقام
انبیا در زمان عدم تمکن از هجرت صغری و جهاد
اصغر هجرت از ارباب معاصی و ابنای دنیا
و ظاهر و امر بمعروف و نهی از منکر است و مجاهده
هجر اینان غیر هجرت کبری و جهاد این مسافر
جهاد اکبر است مجلس شرط این عزت است که اسلام
و ایمان مجاهد اسلام و ایمان اکبر باشد و تا اسلام
اکبر و ایمان اکبر داخل نگردد و عالم انبیا را طی ننماید
مجاهد فی سبیل الله کما هو حقه که امر ایشان

که جاهدوا فی الله حق جهاده صورت نه بندد و
بعد از طی اسلام و ایمان اگر این طالب رسد که دامن
طلب بر میان زند و با رسول یا بطی بمعاونت رسول
ظاهر یا خلیفه آن مهاجرت کرده قدم در میدان
مجاهده نهد و این همه عالم را بسر طی تا بفوز قتل فی
سبیل الله فائز گردد و اما ای رفیق هر کار
اگرچه خطر بسیار و عقبات بیشمار و قاطعان
طریق بیحد در راه زنان بیرون از شمار و عدد
بود و بطی این عوالم از جنگ اینها خلاص و از دست
اینها مناص حاصل شد و لیکن بعد از عبور این عالم
و مشغول شدن براه خدا ابتدای خطر بزرگ

و دوم

و داهیه عظمی است چه وادی کفر اعظم و نفاق
اعظم در وراء این عوالم واقع و شیطان اعظم که
رئیس جمله است درین وادی منزل دارد و
شیاطین سایر عوالم جنود و اخوان او و
ولد و اتباع او بیند لیس چنان گمان نکنی که
چون ازین عوالم جستی از مخاطر رستی و گوهر
مقصود جستی زنهار زنهار این غرور و
پندار است و بعد ازین عوالم عوالم دیگر است
که تا طی اینها نشود کس به منزل مقصود
نتواند رسید اول اسلام اعظم دوم ایمان
اعظم سوم هجرت عظمی چهارم جهاد اعظم و پس از آن

طی این عوالم عالم خلود حاصلست رزقنا الله وایاکم و از دوازده
تقریر شد ظاهر شد که مسافر را در راه دوازده
علامتست بعدد بروج فلک و شهور سال و ساعات
روز و شب و نقباء بنی اسرائیل و خلفای آل محمد ص
و اهل بصیرت را سر عدد معلوم میگردد دوازده عوالم
دوازده گانه باین تفصیلست **اول** اسلام
صغری و آن اظهار شهادتین است و تصدیق
آن بلسان و اتیان بدعائم خمسه بجوارح و اعضا
و بان اشاره شده است که قالت الاعراب
امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
و منتهای این اسلام است که حضرت صادق ع

ودر حدیث

در حدیث قاسم صیرفی وارد شد که الاسلام یحقن
به الدم و تؤدی به الامانة و یستحل به الفروج والثواب
علی الایمان و در حدیث سفیان بن السمط وارد شد
که الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
و حج البیت و صیام شهر رمضان **دوم**
ایمان صغری و آن عبارتست از تصدیق قلبی
و اذعان باطنی بامور مذکوره و لازم آن
عقاید بجمیع ما جاء به الرسول است از صفات
و اعمال و مصالح و مقاصد و فعل و نصب خلفاء

دارسال نقلمه اذعان برسالت رسول لازم دارد
اذعان بحقیت جمیع ما جاء به را و باین ایمان را
جع است قول حماد [illegible] در حدیث سماعه
مدار نشده الی [illegible] ایمان که انها تختلفه
بانه حرمود الاسلام شهادة ان لا اله الا
الله والتصدیق برسول الله به حقنت
الدماء وعلیه جرت المناکح والمواریث
وعلی ظاهره جماعة الناس والایمان
الهدی وما یثبت فی القلوب من صفة
الاسلام [illegible] اسلام اکبر و مرتبه ان لوکز
ایمان صغر است و ان مرکب است از قول و عمل

عشانه

عشانه یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی
کافة حاصل فرموده اند مومنین را باسلام و ایمان
اسلام عبارتست از اظهار التسلیم و الانقیاد و ترک
اعراض بر جناب [illegible] جمیع لوازم اسلام
صغر و ایمان صغر و اذعان باینکه جمیع انها
حاشند که باید و انچه نیست نباید قول امیر المومنین
مذکور در حدیث برنخ که ان الاسلام هو
التسلیم والتسلیم هو الیقین در رسائل اسلام (دین م)
است و هیچ نکته اسلام صغر تصدیق رسول است
اسلام اکبر تصدیق مرسل و رسالات و جمیع (نکته م)
مقابل اسلام صغر صدر انه کفر صغر است

که کفر رسول باشد و تقدیم عقل یا سایر رسل
بر آن و ان منافات ندارد با اسلام بخلاف حکم
و کفار
در حق یهودی و مقابل اسلام اکبر کفر اکبرست
چه کسی که از این اسلام عاری باشد اگرچه اعتقاد
بر رسالت رسول و صدق آن دارد و لیکن اعراض
او بر خلاف رحمت او و در احکام اوست و عدم
انقیاد و اطاعت او و تقدیم هوا و هوس یا عقل
و رای خود است بر خدا چنانکه در حدیث کافی
از ابی عبدالله علیه السلام مروی است که لو
ان قوما عبدوا الله تعالی وحده
لا شریک له و اقاموا الصلوة و اتوا

الزکوه

الزکوة وحجوا البیت وصاموا شهر رمضان
ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه رسول
الله الا صنع الذی بخلاف الذی صنع او
وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین
الی ان قال فعلیکم بالتسلیم پس آدمی چون
ترک اغراض کرد و عقل و رای و هوای خود را
مطیع شرع نمود و مسلمان گشت به اسلام اگر این
اول مرتبه عبودیت است و آنچه را حق سبحانه و تعالی
فرمود که ان الدین عند الله الاسلام اشاره به
مرتبه است و آنچه را حق مقید باید کما فمن یشرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور

مرتبه محقق نگردد مجی نکه انچه ذکر کرده که فمن اسلم
فاولئك تحروا رشدا درین مرتبه ظاهر میشود چه پیدا
ظاهر است که اسلام اصغر که منافقین را نیز حاصل
بود ازین صفت بر اهل شقی بر کنار است وقول
جناب رسالتمآب که فمن اسلم فهو مني مراد
ازان همین مرتبه است چه منافقان با وجود
اسلام اصغر در درک اسفل از نار مقام دارند
نه بجوار رسول مختار صلعم ایمان اکبر و اشاره بان
است یا ایها الذین امنوا امنوا بالله
و رسوله چه مومنان را امر بایمان دیگر فرموده و چنانچه
ایمان اصغر روح و معنی اسلام اصغر است و اسلام

قلب

قلب ان ولطافان وحصول ان بتجاوز اسلام
از زبان وجوارح بقلب ایمان اکبر روح و معنی اسلام
اکبر است وان عبارت است از تجاوز اسلام اکبر
از مرتبه تسلیم و انقیاد و طاعت بمرتبه شوق و رضا
و رغبت و لعدی اسلام از عقل بروح و کلمه
فمن شرح الله صدره للاسلام مصداق
این حالت است و چنانکه مقابل ایمان اصغر نفاق
صوری است که شامل است بر تسلیم و انقیاد و طاعات
رسول از ظاهر و نفاق اسلام و نفاق باطن در قلب
همچنین مقابل ایمان اکبر نفاق اکبر است که تسلیم
و انقیاد و طاعت قلبی متولد از عقل و مسبب از

حوف شد حالی از اشتیاق و عشت لذت

و سهولت بر روح و نفس هم آنچه در رو ضعف

مسابقین فرموده اند که و اذا قاموا الی

الصلوة قاموا کسالی در حق این فرقه است

و چون تسلیم و انقیاد بر روح سرایت نمود و شعور

اوامر الهیه شدند لهو باقی نبند از بن نفاق

خانی میگردد و لازم این مرتبه ایمان است که

جمیع اعضا و جوارح ساکن گردند چه بعد از آنکه

منشا ایمان روح باشد که سلطان و فرمانفرما

جمیع اعضا و جوارح است همه بانکار رخوت میدارد

و امر بر همه سهل و آسان میشود و همه مطیع

و منقاد میگردند و دقیقه از دقایق طاعت

وعمرت

دعو دست را کوتاه نمیکنند چنانچه در حق ایشان است

که قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خا

شعون والذین هم عن اللغو معرضون الایه

چه اعراض از لغو متحقق نمیشود مگر بواداشتن هر

عضوی از اعضا بانچه از برای آن آفریده شده است

و حضرت ابی عبدالله ع در حدیث نیز تجلی و حما

ذکر این مرتبه ایمان فرموده و خلاصه حدیث

این است که الایمان فرض معتوم علی الجوا

رح کلها جنها فلبه و هو امیر بدنه و عینا

ه و اذناه و لسانه و راسه و یداه و رجلا

ه و فرجه و عمل هر یک را بیان فرموده و نیز چید

این رتبه است رهایم رتبه است که انه لا یعد [کتب] مومنا حتی یکون جمیع امرها مستقاما الا
وان من اتباع امرها وارادته الورع ورجه
صحه آلیه وارد است که الم یان للذین آمنوا ان
تخشع قلوبهم لذکر الله امر بما فیها را
صورت ایمان اگر وجدان تصور کنی که آنچه گفته شد
از تفاوت مراتب اسلام و ایمان منافی است
با آنچه در طایفه از احادیث وارد است که ایمان
قابل زیاده و نقصان نیست و فرقه از متعددین
تصحیح این نموده اند چه آنچه گفته شد از تفاوت
مراتب شده و ضعف است نه زیاده و نقصان

پس مراتب

پس مراتب ایمان متفاوت شد در شدت و ضعف و در
از زیاده و نقصان وار لوازم شدت و ضعف زیاده و نقصان
و آثار در لوازم آن است پس آنچه رسید در نفی زیاده
و نقصان در اصل ایمان است و آنچه وارد شد در ثبات
آن با مراتب شدت و ضعف است با زیاده و نقصان
و آثار و لوازم چون قول حق تعالی انما المومنون
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت
علیهم آیاته زادتهم ایمانا یعنی هر امر و نهی
که در آیات بشنوند که اطاعت آن در میان
ببندند و اثر در ایمان زاید برآنچه بود در ایشان
ظاهر شود و آیات آفاقیه و انفسیه بی حقیقت

بر ایشان خواهد شود و ایمان ایشان شدید گردد و در بعضی
مراد در اینجا احادیث وارد شده که از برای ایمان مراتب
بسیار است چنانکه رسیده که ان الایمان له سبعة
اسهم فمنهم من له سهم ومنهم من له سهمان ولا تحملوا صاحب السهمین
علی صاحب سهم یعنی باید دو سهم از آثار و اعمال ایمان را
حمل بر صاحب یک سهم از معرفت نکرد چه بر ایشان
شاق میشود و تا معرفت شدید نشود عمل
بر جوارح آسان نشود و عبد العزیز قراطیسی روایت
کرده که قال لی ابو عبد الله یا عبد العزیز ان
الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه
مرقات بعد مرقات الی ان قال و اذا رأیت

نگردد

من هو

من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک
برفق ولا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره
و در احادیث ایمان هم در سوره برات و هم در
عمل خود ظاهر است که اعمال واجبه بر همه کس لازم
است پس تفاوت درجات در آثار که مستقلا
از جنابست باتباع جمیع اوامر و آداب و اخلاق
و افعال متحقق میشود تتمه هجرت کبری و صغری
هجرت صغری هجرت تن است از دار الکفر
بدار اسلام هجرت کبری هجرت تن است از مجامع
اهل عصیان و مجالست اهل بغی و طغیان و ابناء
روزگار خوان و بهره از عادات و رسوم

چه عادات و رسوم از امهات بلاد کفر است چنانچه
در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت
صادق از رسول صلعم مرویست که ارکان الکفر
اربعة الرغبة والرهبة والسخط والغضب
و تقلید بی بصیرت از کسانی شد در مخالفت
عادات و نوامیس ایشان چنانکه در روایت
جابر از ابی عبدالله ع از امیر المؤمنین ع وارد است
که والجهاد علی اربع شعب یکی از شعب
را شنأن الفاسقین شمرده و بیان شده
است در حدیث مهزم اسدی که در وصف
شیعیان حضرت فرموده که وان لقی جاهلا هجره

رسول

برسول و قصد مطاعنان در جمیع امور و در حدیث
او مجادله با جنود شیطان و مغلوب ساختن ایشان
ششم جهاد اکبر است و آن عبارتست از محاربه
با جنود شیطان بمعاونت جنود رحمان مسمی
عقل است چنانکه در حدیث سماعة ابن مهران
از حضرت صادق ع وارد است که ثم جعل للعقل
خمسة و سبعین جندا فلما رأی الجهل ما اکرم
الله به العقل و ما اعطاه اضمر له العداوة
فقال الجهل یا رب هذا خلق مثلی خلقته و کرمته
و قویته و انا ضده و لا قوة لی به فاعطنی
من الجند مثل ما اعطیته فقال نعم الحال قال

فاعطاه خمسة وسبعين جندا الى ان قال

فان احدهم لا یخلو من ان یکون فیه بعض هذه

الجنود حتی یستکمل وینقی من جنود الجهل

فعند ذلک یکون فی الدرجة العلیا مع الانبیاء

والاوصیاء هفتم فتح وظفر بر جنود شیطان

در مرحله سلطان انسان وخروج از عالم جهل

طبیعت وباهل این عرصه اشاره فرموده حضرت

صادق ع با بن جبله در حدیث شیعتنا

اهل الهدی واهل التقوی واهل الخیر

واهل الایمان واهل الفتح والظفر هشتم

اسلام اعظم وبیان این مرحله انست که ادمی قبل

از دخول

از دخول در عالم فتح وظفر وغلبه بر جنود ابلیس

طبیعت در عالم گرفتار واسیر جنود وهم وغضب و

شهوت ومغلوب اهویه متضاده جبلت طبیعت

است وآمال وآمانی او را محیط وهموم وغموم

بر او مستولی شراحم عادات ورسوم متناقضه

مزاحم ومنافیات طبع ومنافیات خواطر

متلاطم مخاوف عدیده را منتظر ومهولات

کثیره را هر گوشه خاطرش را شورش ودر هر

زاویه از کانون سینه اش آتشی والواع

فقر واحتیاج منظور نظرش وصنوف آلام و

اسقام در دور وکنارش گاهی در کش

اهل و عیال و زنان در خوف تلف‌ها که گاه جاه
میخواهد نمیرسد و گاه منصب میجوید و نمی‌یابد خار
خار حسد و غضب و کبر دامان او را دامن گیر دود
خنک حیات و عقارب و سباع عالم حسیات
مادیت زبون و حقیر خوانده دلش از ظلمات
وهم و طبع تیره و تار و با فزون از صد هزار
هموم متضاده گرفتار از هر طرف رد کرده
سیلی روزگار خورده و هر جا یابند خاری
به پایش خلد و چون بتوفیق بیچون چند
وهم و غضب و شهوت حماریه در شان
مظفر و منصور گردید و از چنگال عوائق

و علائق

و علائق مستخلص شده عالم طبیعت و مادیت پدرود
کرد و قدم از دریای وهم و آمال بیرون نهاد و خود
را جوهری میبیند یکتا و گوهری بی همتا بر عالم
طبع محیط و از موت و فنا مصون خالی از
کشاکش متضادات فارغ از خارخار منافات
و در حقوق صفا و لطافت و نور و ضیا مشاهده میکنند
که فوق ادراک عالم طبیعت است چه درین وقت
طالب بمقتضای موت عن الطبیعة از طبیعت
مرده است و زندگانی تازه یافته است و بسبب
تجاوز از قیامت نفسیه صغری که موت نفس
اماره است و از معلومات صوریه ملکیه بحث

هدات معنویه ملکوتیه کارگر شده و بسی از امور مخفیه ازو
ظاهر و بسیاری از احوال عجیبه ورا حاصل در نوبت
اگر عنایت ازلیه او را در نیابد بواسطه آنچه از جود
مشاهده میکند انیت و احتجاب او را در
می یابد و دم از انانیت میزند و راه زن او
در مرحله سابقه اعداء خارجه و اذنات شیطانی
بود و درین قسمت رئیس اهالی است و عدو
داخلی که نفس و ذات شد چنانکه وارد شده
اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك
و همین انانیت بود که او را بعالم طبیعت مبتلا ساخت
چنانکه وارد است که بعد از خلق روح مجرد خداوند قهار
اورا

او را در معرض مکالمه انداخته فرمود من انا
روح از احاطه و غلبه نهاد در خود قدم از
مرتبه خود فراتر نهاد گفت من انا خداوند عالم
تو را ابتهاج اخراج و بکشور قهر و احتیاج فرستاد
تا خود را بشناسد لیکن چون او را از عالم بهجت
خارج شد و بحالت اولی عود کرد همان انانیت
دیگر بار او را فرود میکرد چنانچه طایفه حدیث
ما بينهم وبين ان ينظروا الى ربهم
الا رداء الكبرياء را این حمل نموده اند
بعضی بجایی میرسد که اگر کبریاء خود را بر دوش
می افکنند و عجب نمیشوند مناظره انوار الله

راحی نموده‌اند و درینحال چنانچه عبادت آلهه او را القا
کند کفر اعظم مبتلا شود چه کفر اهل سابقه
یا کفر رسول بود یا شرک بود که ظاهر و جارحه
چون شطاح چنانچه فرموده الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
وافرایت من اتخذ الهه هواه حرز کو ۵
فرموده الهوی النفس الذی عبد فی الارض
وتحقیق فی الارض از آنست که بعد از خروج از
ارض طبیعت الارض البعض از آن است که نفس شد
چه جمادات باشد بعد از فراغ عالم طبیعت
و بدان [illegible] شود و صعود بمعارج نفس و ذات

و همین

و همین کفر اشاره فرموده‌اند که النفس هی
الصنم الاکبر همین بت پرستی بود که ابراهیم
دوری از آن از خدا طلبید گفت واجنبنی و بنی
ان نعبد الاصنام چه بر ظاهر است زیرا
حق خلیل و ابنای حقیقت آن که انبیاء باشد
اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة * وجودک
ذنب لا یقاس به ذنب * پرستشهای آنها
مصنوعه مصوره بود و همین شرک بود
که خاتم انبیاء از آن پناه بخدا برد و گفت
اعوذ بک من الشرک الخفی و مخاطب شد
بخطاب ولئن اشرکت لیحبطن عملک

گویست که بعضی از کبار اهل الله بان اشاره کرده
که باید چون رخت از کون و مکان برگرفت اول
مقامی که بر او عرض کنند مقامی باشد که چون
بانجا برسد نداند که صانعست و کدام کفر از
این بالاتر است شعر اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب و مقابل
این کفر اسلام اعظم است و همین اسلام است
که حق تعالی خلیل خود را بان امر فرمود
که اذ قال له ربه اسلم و این اسلام عبارت است
از فنای نسبت خود و اذعان ذلت و عجز
و عبودیت و مملوکیت بعد از کشف حقیقت و اعتقاد

بلکه

بلکه انجا خود نشاید بلکه مشغول از احاطه و نور علمی
وسواس و ظلمت است بلکه قطع نظر از نهایت
شود در جنب ذات مطلق و نور محض تتمه این
اعظم و ان عبارتست از شناخت معاینه نیستی
خود بعد از تصدیق و اذعان باینکه اسلام اعظم
وجهه ان شوق ظهور و وضوح اسلام اعظم
و تجاوز ان از حد علم و اذعان بمرتبه مشاهده
و عیانست و از این جهت بود که چون خدای تعالی خلیل
خود را فرمود اسلم قال اسلمت برب العالمین
و اشاره بدخول در این عالم است و که
و ادخلی فی عبادی چه حقیقت عبودیت در این

صدق عند ملیک مقتدر این مرحله
ایمان اعظم است چه راست امر که منتهی خود
باشد و محل سکون صادق که وجود محض
باشد درین وقت بدست آید و نظر باینکه
مجاهده عظمی محقق شد و آثار وجود خود با
است و اضمحلال آن در نظر سالک مجاهده
موقوف است پس هنوز بالمره از سطوات
تازیانه قدر ایمن نشده و این حجت در مضمار
این جهد اسم بزرگ جای دارد یازدهم
جهاد اعظم دان عبارت است از آنکه بعد از تجرد
از وجود خود توسل بملیک مقتدر با آثار وجود

ضعف

ضعف خود در مجادله بر آمده تا بالمره همه ابتهاج ملتفی
محو شده قدم در بساط توحید مطلق نهد
دوازدهم عالم خلوص شمه از شرح آن شنیدی
[illegible] عالم فتح و ظفر است بعد از جهاد اعظم و [illegible] شده
[illegible] که جهاد عمل است و هم چون در
از سطوات قدر ایمن شد و در تجرد تربیت مرتبه
ازل پرورش یافته در مضمار این اسم داخل
میگردد چنانچه ارجعی الی ربک بزبان اشارت
انا لله وانا الیه راجعون بدم المحجة تباع
وصلهم فاسمع نفسک الی ارادت وصاله
و در این وقت قیامت عظمای انفسیه بران قائم

واز اجسام وارواح وتعینات واعیان باسرها
گذر کرده واز همه اینها قدم در عالم لاهوت
می نهند وحجابات حقیقیه ابدیه فائز وناجی میگردد واز
تعینات حدوثیه به تجلیات لاهوتیه متعلق و
سرافراز میشود ذلک هو الفوز العظیم
ولمثل هذا فلیعمل العاملون ودر این مقام
آیت کل نفس ذائقة الموت سر دیگر
چه در این وقت نفس میت ومصداق او من
کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به
فی الناس میشود والا من شاء الله در کریمه
ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات

والارض

والارض عبارت از ذات وی این هم ثبت
وهم حی حقیقت ملکوت ارتقای از عالم
طبیعت وحی است بحیوة حقیقیه در عالم لاهوت
وخلوص واین راه فرموده‌اند من اراد ان
ینظر الی میت یمشی فلینظر الی علی
بن ابیطالب علیه السلام وچون شرح این
عوالم هژده گانه را دانستی حال با تو شرح
میکنم طریق سلوک ومسافرت با آنها را سید
احباب اعانک الله علیه واز برای زیادتی
بصیرت بدو بیان با تو شرح میکنم مبدا هم
پس در بیان اول میگویم که ردی کلام

من‌ها کسی است که بعکس طلب برآید و با اراده عاشق

و دانا بل بی‌نهایت باشد و حلقه کسی اول چیزی که برآن است

که دامن طلب بمیان زند و در تفحص و تجسس ادیان

و مذاهب بقدر استعداد خود برآید و بنظر و

تتبع در شواهد و بینات و قرائن و امارات

حسیه و عقلیه و ذوقیه و وجدیه کند و عاقبت سعی

خود را بقدر میسر بظهور آورد تا آنکه خدای تعالی

بحقیقت راه‌نمای او را پی برد اگرچه با دنی

مرتبه از علم و یقین باشد بلکه در این مقام مجرد

رجحان نیز کافی است و بعد از حصول

این تصدیق علمی یا رجحانی از عالم کفر خارج

سلام

و باسلام و ایمان اصغرین داخل و این یک مرحله را

طی کرده است و از این دو مرحله است که اجماع امت

واقع است بر اینکه از برای هر مکلفی دلیل لازم است

چنانچه از تفحص و جهد و نظر هیچ رجحان از برای او حاصل

نشد دست در دامن تضرع و زاری با ایشان

و خاک بر سری زند و در این مرحله‌ها بعضی

که البته در ابراز معشوق چنانچه از او دلیل و مزید آن

او ناگوار است و در این اوقات نتیجه حصول

یقین به اذکاری چند که در این مرحله مشهور است

اگر مشغول باشد بهتر است و برخی از آن اذکار

میشود و چون این دو مرحله را انشاء الله

دامن طلب اسلام و ایمان اگر بر میان نبندد و دل

چرا که درین مرحله لازم است علم باحکام و آداب

و وظایف شرایع را اهمال نشده باعتقاد

خود جسته نشنیدن آنها را از خود راه بآنها خلیفه

آن با فهمیدن از کلام آن اگر اهلیت آن داشته باشد

بالمتابعه کسیکه اهل باشد و بعد از علم و تحصیل

آنها را تسلیم و انقیاد و ترک رد و اعراض و بعد

از آن شروع کند در مواظبت آنها بدین

سبب درجه بدرجه یقین و معرفت آن

در تزاید و ظهور این دو وضوح و بان سبب

عمل آثار ایمان در جوارح و اعضا باشد و اگر گردد

چه علم سبب

چه علم موجب عمل و علم مورث عمل است و بدین

طریقه اخبار مصرح است چنانچه در حدیث عبدالعزیز

منقول است که الایمان عشر درجات بمنزلة

السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة

و نیز در حدیث حسن صیقل است که

ابو عبدالله فرمود الایمان بعضه من بعض

اشاره بهمین است و در حدیث اسمعیل

ابن جابر است از او که العلم مقرون بالعمل

فمن علم عمل و من عمل علم و اصرح از اینها

حدیث محمد بن مسلم است که آنحضرت

فرمود الایمان لا یکون الا بالعمل و العمل منه

ولا یثبت الایمان الا بعمل و نیز در حدیث
جمیل ابن دراج فرمود که لا یثبت له الایمان
الا بالعمل والعمل منه و در کلمات و خطب
سید اولیا التصریحات والتلویحات است براینکه
ایمان کامل از عمل متولد است پس کسیکه
طالب ایمان اگر باشد باید اثر از عمل طلب
کند اما باید درین مرحله رفق و مدارا را شعار
خود گرداند چنانکه در حدیث عبد العزیز گذشت
و هر عملی که بدان مبادرت کرد بران مداومت
نمود چنانچه در احادیث متواتره است
بر اینکه عمل قلیل با دوام افضل است از عمل
کثیر

کثیر گاه گاه و باید درجه درجه بالا رفت تا جمیع
اعضا و جوارح را از حظ اینها از ایمان عطا
کرد تا هیچ عضوی نماند که از حظ خود بی نصیب
ماند و رساند کار بجائی که جمیع حظوظ هر
عضوی از اعضا ظاهره و باطنه از ایمان به
عطا شود از اوامر و نواهی حتمیه و غیر حتمیه که
با هر یک حظی از آنها بحظ قدر از ایمان تحقق
است و با وجه قصور ایمان بقدر رسی بر
قدم در عالم بالا از آن نتوانند نهاد چه گذشت
که عوالم سلوک راه خدا مشابه به ساعات است
تا امره متقدم طی نشود متاخر در نیاید منقول است

که سالکی بطمع هدایت بنزد شیخی آمد او را
در مسجد یافت و دید که شیخ اب بینی خود
در انجا افکند از همان جا رجعت نمود و دیگری
کا دشیار او بزیارت وقفی قدم ننهاد و از انجا
بزیارت او رجعت کرد و کمیزکی آنکه قلیلی از
خاک ان زمین بزمین خود داخل شده
بحصول زمین خود را نخورد حسنات الابرار
سیئات المقربین و در بیان این مطلب کافی
است قول حق سبحانه قد افلح المؤمنون تا قوله
والذینهم عن اللغو معرضون حاجه بتوضیح
زبان ندارد و هر عملی که نه بر وفق امر الهی باشد

ویسمو

ویسموجب ثواب و اجر و نورانیت و رتبه فلک
خدا باشد از عضوی که صادر شود لغو است
و اهم انجه عطای حظ او از ایمان لازم است
قلب است که امیر بدن است و ایمان از
سایر عضا متعدی و ساری است چنانچه
در حدیث زنبری و حماد گذشت پس
مراقبه احوال و در جمیع احوال واجب
و بیان ان تذکر و تفکر است و از این است
که در احادیث عدیده افضل عبادات تذکر
و تفکر فرموده و از این جهت در صحیفه الهیه
فرموده اند و لذکر الله اکبر و عبادت

ایمان با آن حاصل نشود الا بذکر الله تطمئن
القلوب چنانچه قلب از آثار ایمان خود
باز ماند سائر اعضا نیز باز ماند و مثال
بعض عناصر کما الحی نقیض شیطان
مغلوب فریبا و چون جمیع اعضا و جوارح را
از لطف الهی از ایمان محفوظ دارد از حظوظ
خود معاد دارد از شر شیطان محفوظ ساخت بعالم
مجاهده پردازد و از مرافقت ابناء زمان
و اولیاء شیطان و مقتضیات وهم و شهوت
و غضب و بلاد عادات و رسوم مقتضای
لا یخافون فی الله لومة لائم رحلت

هجرت

و هجرت بعالم عقل نمایند و عساکر از جمیع
یار و بحار به جزب هو و هوس و جنود ابلیس
آغاز و این مرحله نیز حیوان است که بالکلیه خروج
از جمیع مراحل سابقه نماید چه آنکه بسی از آثار
ایمان در جوارح بصلاح باطن منوط و بسی از
لوازم ایمان نفس اعمال جوارح مربوط است
بلکه فی الحقیقه این دو مرحله دست در گردن یکدیگر
دارند و فعلیت تمام از برای هر دو در یک مرحله
حاصل باشد و بالجمله چون قدم در این مرحله
نهاد اول چیزیکه او را لازم است علم باحکام طریقت
رجا نیست در تعبیر از این بعلم اخلاق باشد که

مصالح و مفاسد و فضایل و رذایل و دقایق و خفایا
و حیل و مکاید نفس را بر جنود ابلیس را بدانند و
این فقه نفس است چنانکه فروع احکام فقه جوارح
است و علم فقه نفس عقلیست چنانکه علم فقه
جوارح نقلیست و حدیث العقل دلیل المؤمن
و حدیث ان لله علی الناس حجتین حجة ظا
هرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل
والانبیاء والائمة و اما الباطنة فالعقول
باین دال است و لیکن چون اکثر عقول بواسطه
دخول در عالم طبیعت و مکافحت جنود
وهم و غضب و شهوت مکدر و از درک

دقائق

دقایق مکاید جنود شیطان و طرق غلبه بر ایشان
قاصر لهذا درین مرحله نیز از رجوع بشرع
و قواعد مقرره در ان چنانکه فرموده اند بعثت
لاتمم مکارم الاخلاق ناچار است پس طالب را
درین مرحله نیز از رجوع براهنما یا خلیفه او
یا فهم او از کلمات شان ناچار است و چون
استنباط این مرحله و استخراج دقایق آن و
شناختن امراض نفسانیه و معالجات آن
مصالح و مفاسد و مقدار دوای آن و تشخیص و تمیز
معالجه آن بخصوصه امریست بس صعب و دقیق
و صاحبان استنباط آن عقلا باید که در نظر

تا کسب قوه قدسیه و ملکه قویه و علمی غزیر و
سببی کند و بااین سبب حصول آن علم قبل از
عمل آن امریست متعسر بلکه متعذر لهذا
طالب این جمله را چاره از رجوع براهنما یا قائم
مقام او تعبیر از او باستاد و شیخ میشود نیست
و همچنانکه از برای استاد فقه جوارح شرایطی است
معتبره و رجوع بان قبل از معرفت انها جایز
نه و بدون آن عمل باطل است همچنین در فقه
نفس و طب روحانی نیز چنین است و معرفت شرایط
درین فن صعب و شرایط آن اکثر است
خلیلی قطاع الفیافی الی الفلا کثیر و اما اهل الوصول

قلائل

قلائل: و فرق دیگر هست میان استاد
فقه جسمانی که فقیهش خوانند و استاد فقه
روحانی که شیخش گویند و آن اینست که
راه فقه جوارح کلی و ظاهر است و راه همه
کس خود و دزدان و قاطعان
طریق راه خدا در آن قلیل و ظاهر اند
پس استاد این فقه راه نمودن راه
و شناسانیدن فریبنده کان کافیست
بخلاف راه فقه نفس و طب روحانی که راه
هر کس متفاوت و مرض هر شخص مختلف و هر
مرض غیر متعدد و معتدار و دوای غیر مضبوط و

شناختن مرض هر کسی مشکل و در طلب علاج صعب
و عرفان راه تجدد کردن توبه‌های نهانی دوردان
بنهایت غایت و شناختن ایشان مستصعب
چه بسی از ایشان با بسی جهت ملتبس اند
پس چاره از همراهی استاد و شیخ و مرافقت
در صحبت ایشان در همه احوال نیست و بعضی
حال بران در هر عقد لازم است از آنکه گشت
که بسا که این راه موهوم تمام شمارده و بی‌راه در صحبت
استاد بسر برده و در نقد از حضرت او عنایت
گشته و بدانکه حال فقه النفس نسبت حول حال
فقه جوارح است از آنکه مناسبت ایمان بنفس

مناسبت

مناسبت ظهور آثار آن در آن موصوف اگر
اثری از آثار آن مهمل گذاشته شود بیان قدر
در ایمان قصور و نقصان است و چون
سالک را توفیق عنایت شد و تعلیم صحیح
روحانی این مرحله را طی نمود و چنانچه باید و شاید
مجاهده نمود و تقصیرها در ذکر اسلام و ایمان اصغر
او را حاصل بود تمام طی شود و چنانچه در راه
حقایق رفته بود بر او ظاهر و هویدا میگردد
و راه راست و صراط مستقیم بر او واضح
میشود و از ظن و تخمین بتحقیق و یقین
میرسد فاعبد ربک حتی یأتیک الیقین

ان اطعموه تعهدوا و ان جاهد فینا
لنهدینهم سبلنا واني لغفار لمن تاب
وامن صالحا ثم اهتدی ودر المومنین
در وصف مجاهدین و عاقبت احوال ایشان سواد
فخرج من صفة العمی ومشارکة اهل الهوی
وصار من مفاتیح ابواب الهدی ومغا
لیق ابواب الردی قد ابصر طریقه وسلک سبیله
وعرف مناره وقطع غماره فهو من
الیقین علی مثل ضوء الشمس صف تر درو
ایشان سیرنا بدهم هجم بهم العلم علی حقیقة
البصیرة وباشروا روح الیقین واستلانوا

ما استوعر

ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه
الجاهلون صحبوا الدنیا بابدان ارواحها
معلقة بالمحل الاعلی هر کسیکه در راه
طلب تقصیر کرده باشد و در مرحله از مراحل
اهمال نموده باشد چون کسیکه در فرض اول
که در اسلام و ایمان جهد و در کسب جهد
خود را مبذول نکشته و راهنمای گمراه
هدایت آورده یا ارشادات بفقه و شیخ
خود سر بیچید یا در شناختن ... سعی
خود را مبذول نکرده یا در عطاء حظ و اجر
بالغین از ایمان تقصیر کرده یا در مرتبه

استماع نموده چنانچه [illegible] از آن [illegible] عوام

نمود و چون سالک از این مرحله فارغ و

و از شیطان و جهل را مغلوب بعالم فتح

و ظفر داخل شد انگاه طی عوالم الاخفی رسد

چه در انگاه عالم جسم را طی و در ملک روح

داخل است و حال و صفا اعظم مسافرت

از عالم النفس و روح و سیر [illegible] ملکوت

مملکت جبروت و لاهوت و عدم طی

سیر در این راه بعد از بیعت شیخ

آگاه ذکر و فکر و تضرع و بشند و اتهار

و زاری است و اذکار اسم و قلب و [illegible]

[illegible]

الیه بسلا و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة

و این است که خدای تعالی ذکر خود را اکبر از صلوة که

عمود دین است فرموده و حضرت [illegible] افضل عبادات

را بفکر شمرده و تفکر یک ساعت را بهتر از عبادت

هفتاد سال ذکر نموده و چون این حرکت بتمام

شد کلام در ذکر و فکر و سیر سلوک و طلب

و طالب و مطلوب و تفصیل و کمال انجام رسید اذا

بلغ الکلام الی الله فامسکوا و این بیان

اول بود از برای بیان طریق سلوک راه عالم ملکوت

و اما بیان دوم بدانکه علمای طریقت از برای سالک

منازل و عقبات بیان نموده اند و طریق سیر از آنها

را شرح داده اند و در تعداد منازل و ترتیب آنها
اختلاف کرده ، بلکه قطع آنها را هفت و اکثر را هفتصد
گفته اند و بعضی هفتاد هزار تصریح کرده اند و اکثر
این منازل عقبات در عالم نفس واقع است
و از جمله مراحل منازل جهاد اکبر است در ترتیب آنها
نسبت با شخاص مختلف است و طی همه مراحل ایمان
نفس را لوازم و بقدر نقصان این نفس در ایمان
قاصر است پس ذکر بعضی از آنها علی الوجه الکلی و اهم
سالک بجهاد اکبر در ذکر این عقبات و منازل
کافی است و حقیقه سلوک و کلیه آن تسخیر بدن و نفس است
و تحت رایت ایمان که مبین احکام شریفه جوارح

و دفعه نفس است

و دفعه نفس است و بعد از آن فنا و نفس و روح
در تحت رایت کبری الهیه و همه عقبات و منازل
در این مراحل مندرج است و لکن سلوک این مراحل
و طی این راه و مسافرت در این عوالم موقوف
با موری چند است که بدون آنها بمنزل نتوان
رسید بلکه قدم در این راه نتوان نهاد و
وصول بمقصد و حصول مطلب بانها منوط
است و ملازمت آنها و رسیدن بمنزل
نیک بکمیر مربوط و تعداد منازل راه و عقبات
نفس و خطرات سفر در این مقام بی محل است
و چنانچه ذکر آنها لازم باشد ذکر احوال جوارح

و اعمال عملا که فقه بدن است نیز باید کرد چه
انها نیز از منازل راه سفر اند پس مهم ذکر
اموری است که بواسطه انها این راه خطرناک
طی میشود و طالب بمقصد میرسد و شرح
این امور انست که طالب بعد از فهم و نظر
چون باسلام و ایمان حضر رسید اول
چیزی که برا و است تحصیل علم احکام ایمان
است بطریقی که مذکور شد و طلب العلم فریضة
علی کل مسلم و مسلمة بیان ان است و کسیکه
ازین علم جاهل باشد مجاهده او بجز مشغولیت نیفزاید
چنانچه ابو عبد الله فرموده العامل علی غیر

بصیره

بصیرة کالسائر علی غیر الطریق و لم یزده
السیر الا بعدا و این علم هرچند واضح باشد
اثر آن و اکثر وسیع است پس اقتدار احکام
از نبی یا وصی با وجود امکان شرف پس استخراج
انها از کلام ایشان از تقلید مستخرج افضل و عمده
علم ضروری که یکی از علوم اهل سلوک است
در این علم مندرج است و انچه از ان خارج باشد
در طی علم نفس معلوم میشود و لازم دست
آوردن ماخذ علم است و معرفت همه این
در بد و امر غیر لازم بلکه بتدریج
باید بظهور آورد و این از شغلهای سلوک

وطالب هنوز در مقام سیر و حرکت نیست و چون
این مرحله را بدست آورد باید استمداد از عنایات
ربانیه طلبیده اقدام بسلوک کند و انجام این سفر بامور پنج
منوط است عمده در آن چند چیز است اول
ترک عادات و رسوم و تقاریبات متداوله که
سفر را مانع و راه خدا را عایق اند چنانکه کریمه لا
یخافون فی الله لومة لائم باین مطلب است پس
طالب باید دست از تقلید عادات برداشته تابع
اصلاح خود گردد و احتساب از ملامت اهل عالم کند
را بر جنبات از ملامت ابنای روزگار راه داده
و توبه که اول مراتب جهاد اکبر است همین است فقط

واما توبه

واما توبه از معاصی و ذنوب پس آن از
فرایض ایمان جوارح است و مجاهد و غیر
مجاهد را از لوازم دوم عزم و باید در عزم
چنان جازم باشد که از تقارعه سیف و سنان
و مقاتله ابطال و شجعان و تحمل شداید و حمال
مخاوف احتمال رجوع ندهد سیم رفق و مدارا به
نفس که تحمل بار گران میکند قوه منکسره را از سفر
منزجر میکرد چنانچه در حدیث عبد العزیز نقلا
گذشت و در روایت عبد الملک ابن غالب که
از ابی عبد الله است که العلم خلیل المؤمن و
الحلم وزیره والعقل امیر جنوده والرفق

احوه والو [illegible] ان [illegible] للتی

مبتنی فاو عای [illegible] ش

بجزئی است که و [illegible] هوا الی [illegible]

چهارم وفا بجزم ثبات در [illegible] هر [illegible] تمامی

شود چه قلیل عمل با دوام [illegible] از کثیر آن

بدوان حضرت [illegible] روایت کرده

فرموده احب الاعمال [illegible] ما داوم

علیه العبد وان قل [illegible] ثبات است

که برآنچه عزم کرده [illegible] ثبات ورزد

وازان تخلف نکند [illegible] ان [illegible] خلاف

چه حقیقت عمل بعد از ترک آن بجا نمی ماند [illegible]

هیچ جزء

پس تا جزم بر وفا و ثبات ننماید بر عملی جزم نکند و

ازین راه [illegible] سند رنج بدن نفس را

در کسب طاعت خود در [illegible] تا تواند سر با فوق بجه

مزاول است ثبات ورزد و مادامیکه ثبات در

مرحله را جازم نباشد عازم بالمکرده و در مرحله

ثانی توقف کند و این توقف را بجهت حصول مقام

درجات [illegible] اهل سلوک بمرحله بعد افاضه [illegible]

بلیه [illegible] و ثبات [illegible] رشد یکی از درجات

[illegible] ششم مراقبه وان عبارتست

از متوجه و ملتفت [illegible] بودن در جمیع احوال

تا از آنچه برآن عازم شده و عهد کرده تخلف

نکند و دوم مراقبه و دیگر است که با نهایت ره ملتفت شود

ششم محاسبه چنانچه حدیث حاسبوا قبل ان

تحاسبوا مذکور است و موسی ابن جعفر علیه السلام

در حدیث صحیح فرموده لیس منا من لم یحاسب

نفسه کل یوم و آن عبارت است از آنکه وقتی

از شبانه روز خود را معین نماید از برای

حساب خود و از مبدا وقت تا آن وقت

را ملاحظه نماید که در آنچه عزم شد و سابق تمام

لازمه با عامل او که بدن و نفس باشد خیانتی

کرده یا نه هفتم مؤاخذه و آن عبارت است

از آنکه بعد از ظهور خیانت در مقام تنبیه و

سیاست

سیاست برآید بعتاب و خطاب بلکه زجر و عذاب

چنانچه یکی از اکابر ماسور است که در صحن خود تازیانه

داشتی و بعد از محاسبه نفس و ظهور خیانت خود را

با آن تادیب کردی و دیگری در راهی عمارتی تازه

دید پرسید چه وقت ساخته اند لیس مؤاخذه

این سؤال لغو سالی آب نیاشامید و نخفت در

صیف بعذرخواهی آنکه روزی نگاهیت از کرما

کردی چهل سال عبادت و گریه کرد و چنانچه جنایتی

که صادر شده امری باشد که مکافاتی در شرع

از برای آن رسیده بمکافات آن شتابد هشتم

مسارعت یعنی در آنچه عزم میکند بمقتضا امر و سابق عمل

بکردن آن شتابد قبل از آنکه شیطان مجال دست
یابد **دهم** از رکوت آن عبارتست از تعلق خاطر
و کمال خلوص محبت نسبت بمتلقی قوانین اعمالی که
از اشرعیت جعل قرار داده که صاحب شریعت
و خلفاء او باشد و باید در این مرحله نسبه حد کمال
باشد و این مرحله را در تأثیر اعمال مدخلیتی است
تامه و آنچه وارد شده در رد اعمال بدون ولایت
رسول دال بر این مطلب است اعظم دلالاتست
و تحصیل این محبت نیز یکی از منازل است که
طی آن محتاج بحرکتی است که بعد از این ذکر کرده میشود
و از همه این ارکوت است ارکوت و اخلاص نسبت

بدزبه

بدزبه رسول و پیشوایان و شعایر ایشان از مشاهد
قبور و کتب جامعه کلمات ایشان اذل الأطلال
فی هواها و احمل الاصاغر و الکبائر و چون
جعل قوانین و قواعد از جانب پروردگار است
ملازمت لازم محبت و شفقت و مهربانی نسبت
بجمیع منسوبان پروردگار که عبارت از مخلوقاتست
در هر یک بحسب آنها لازم اند چنانچه حدیث دال
بر اینکه عمده شعب ایمان هو الشفقة علی خلق الله
بدین مشیر است احب لحبها قلعات نجد
وما شغفی بها لولا هواها و بدان که
لوازم خلوص شفقت را بجا آورد که از آ

در حصول خلوص ها طی غایت شرایست و همچنین نسبت

باستاد عام و منتسبان او سیزدهم ادب نگاه داشتن

نسبت بجناب مقدس باری و رسول و خلفاء ان

در انیمه جمله است معاییر از لهوت اگرچه در بعضی

متوله مجمعند و این شرطا از معظم شرائط است

شخصی در خدمت امام اظهار سخنی که در ان نسبت

ثبوت قدرتی از برای امام بود اظهار نمود

امام بخاک افتاده جبین مقدس بر خاک مالید

و مکرر بر زبان نیش [illegible] عرض کرد زشت و با

خویش انجا که ترا انباشت و طریقه ارباب

قلوب قران را نشسته خواندی بلکه بدو درست

نشسته

گرفته مواجه قبله ایستادندی و با نهایت عجز

و شکستگی تلاوت نمودندی و در حضور قران

نه نشستندی یا غایت ادب را ملحوظ داشتندی

و بعضی در تعظیم اسماء شریفه رسول و ائمه بر خواستندی

و بعضی در نشستن و رفتن و خوردن و سایر حالات

چنان زیستی که خدا او را انجا حاضر دیدی و از

را ملاحظه کردی و ملاحظه ادب رحلین عرض حاجت

و احتراز از الفاظ امر و نهی از جمله لوازم است

دوازدهم نیت ورد عبادات از خالص حق

قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای

خدا و قطع طمع از اغراض دنیویه بلکه اخرویه

بلکه از جمیع آنچه بخود راجع میشود بلکه باید در اواخر
حالت بدوام با انتفاء لیت ملتهی گردد چنانچه از
بزرگی سؤال نمودند که ما ترید قال ارید ان
لا ارید پس باید سالک در این مرحله چشم و دل
از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن
و ندانستن و رد و قبول بپوشد بلکه شرط سلوک
راه محبت کامله آنست که محبوب را نیز فراموش کند
چه هنوز سر کار با محبت است و قطع طمع در نزد سالکین
عبارت از این مرحله است سیزدهم صمت و آن
بر دو قسم است عام مطلقا و خاص مطلقا و اول
عبارتست از حفظ لسان از زاید از قدر ضرورت

از کلام

و از کلام با ناس و اکتفا در ضروری آن و اما این دو
قسم سالک را در همه اوقات سلوک بلکه مطلقا
لازم است و آنچه در اخبار وارد است اشاره به
قسم است چنانچه در حدیث ابی ~~عبدالله~~ حمزه
انما شیعتنا الخرس و از کلام ابی عبدالله ع
است که الصمت شعار المحققین و فیه رضا
الرب و هو من اخلاق الانبیاء و شعار
الاصفیاء و در حدیث دیگر لفظ است که الصمت
باب من ابواب الحکمة و انه دلیل علی کل
خیر چنانچه جماعتی از اصحاب حصاة در دهان میگرفتند
تا خود را بصمت معتاد سازند و دوم عبارت

از حفظ لسان از کلام با ناس بلکه خارج مطلقا و
این از شرایط لازمه است در اذکار جهریه کلیه
واما در اطلاقیات ضروریست اگرچه بعض از مشایخ
و در صورت تعسر از جهت ذکر اوراد و اوقات
متفاوته توزیع و در خلال انها از چهار چیز
اجتناب نماید مخالطه عوام و کثرت کلام و منام
و طعام **چهاردهم** جوع و کم خوردنیست
و افضل آن است که باعث ضعف سالک
نشود و احوال او شورش ندارد و آن نیز
از جمله شرایط مهمه است و قول حضرت صادق
الجوع غذاء للروح وطعام للقلب

بايد

از جهت

اهم جمله است و افضل اصناف صوم است
و گاه آن لازم است چنانچه در شرایط بعضی
از اذکار کلامیه میباید **پانزدهم** خلوت او
بر دو قسم است خلوت عام و خلوت خاص خلوت
عام آنرا عزلت نیز گویند عبارت است از کنار
گیری از مردمان سیما نسوان و اطفال و عوام
و ارباب عقول ناقصه و اهل عصیان و طالبین دنیا
مگر بقدر ضرورت و حاجت و صاحبت بقدر
ضرورت و محالست با اهل طاعت منافی این
خلوت نیست و مکان خاصی را آن شرط نه
و آنچه در اخبار معصومیه [illegible] وارد است مراد این قسم است

15

چنانچه ابو عبدالله میفرماید صاحب العزلة متحصن
بحصن الله متحرس بحراسته فیا طوبی
لمن تفرد به سرا و علانیة و فرمود فر من
الناس فرارك من الاسد والافعی فانهم
کانوا داء حضارة دواء و فرمود ما من
نبی ولا وصی الا واختار العزلة فی زمانه
اما فی ابتدائه او انتهائه و فرمود کفوا
السنتکم والزموا بیوتکم وتعارفوا
بین مطلب دال است و کریمه و ذر الذین
اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة
الدنیا بدان ناطق است و این خلوت در همه

حال

حال راجح است اما خلوت خاص پس اگرچه
در جمیع عبادات و اذکار رجحانی از فضیلت
ولیکن در طایفه از اذکار کلامیه بلکه در جمیع
انها در نزد مشایخ طریقت شرط است و مراد
اهل ورد از خلوت این قسم است و شرط آن
دران وحدت و دوری از محل ازدحام
و غوغا و استماع از صوت مشوش حال و خلیت
مکان و طهارت آن خصوص سقف و جدران
و باید گنجایش آن بقدر ذاکر و عبادت او
باشد و پس قول عیسی و لیسعك بیتك
با این اشاره است و بهتر آنست که یکدر داشته

باشد و در وزن و در فرجه مدرشه نباشد و ذاکر را
سند رست که چون داخل آنجا شود بگوید رب
ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج
صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا
پس بگوید بسم الله وبالله وصلی الله
علی محمد وآله و دو رکعت نماز کند بعد از
حمد در رکعت اولی این آیه بخواند ومن یعمل
سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله
یجد الله غفورا رحیما و در دوم ربنا
علیک توکلنا والیک انبنا والیک المصیر
و باید در آنجا از برای ذکر بر روی زمین نشیند

یا چیزکه

یا چیزکه از زمین بروید چون بوریا و حصیر و در وقت
نشستن مواجه قبله نشیند بدو زانو یا چهار زانو
یا مربع و اهتمامی در تعطیر آنجا نمایند بتجمی
رات لایقه شانزدهم سهر بقدر یکه طبیعت را
طاقت باشد هفدهم دوام طهارت هجدهم
مبالغه در تضرع و ذلت نوزدهم احتراز از
مشتهیات بقدر استطاعت بیستم
بیستم کتمان سر و این از اوجب شروط
است مشایخ طریقه واساتید روزگار را
در وصیت باین شرط مبالغه بی نهایت است
خواه در عمل و اوراد و خواه در حالات و واقعات روات هم

١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠

واندک تخلف وتجاوز از آن مخل بمقصد
و مانع مطلوب میشمرند وتوریه در کلام ومجاملهٔ بعض
عوام را در هنگام اشتراف بر حقیقت از لوازم
میدانند فاستعینوا علی حوائجکم
بالکتمان برین مطلب دال واز این راه سید
اولیا لمیتم تا رسفر باید یا منتم ونیز بعد
لبابات اذا اضاف لها صدری
نکتت الارض بالکف وابدیت لها سری
فمهما تنبت الارض فذاک النبت من بذری
وابو عبدالله فرموده ما عبد الله بشیء احب الیه
من الخباء وفرموده امرنا ~~مقنع بالمیـ~~

مستور

مستور مقنع بالمیثاق فمن هتک علینا اذله
الله ودر حدیث شریف وارد است که وددت والله
انی افتدیت خصلتین فی الشیعة لنا ببعض
لحم ساعدی النزق وقلة الکتمان ودر حدیث
سلیمان ابن خالد است که انکم علی دین من کتمه
اعزه الله ومن اذاعه اذله الله جابر بن یزید
گوید که ابو جعفر هفتاد حدیث بمن گفت که بهیچ کس
نگفتم وهرگز نخواهم گفت وچون ابو جعفر از دنیا
رفت دل من بسیار تنگ گردید ومن تحمل آن احادیث
گران شد بحضرت ابو عبدالله عرض کردم در چنین
حالی مرا فرمود بصحرا رو وحفره حفر کن

وسه خود را در ان پا دبر و بگو محمد بن علی الباقر علیه السلام
جنی چنین می گفت خاک بر روی وی کن حدیث دیگر
شیخ و استاد و آن بر دو گونه است استاد خاص و استاد
عام و استاد خاص آنست که بخصوصه منصوص و مخصوص
بارشاد و هدایت است که بنده خلقای خواصه اوست
و استاد عام آن بود که بخصوصه مامور بهدایت نباشد
ولیکن داخل در عموم فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون باشد و سالک را هیچ حالی
از استاد خاص چاره نیست اگرچه بوطن مقصود
رسیده باشد چه آداب وطن را او نیز میاموزد
و والی ان مملکت نیز او دست و ضرورت عام

درحال

درحال سلوک است بلکه در اواخر سلوک که حصول
تجلیات صفاتیه شد نیز همراهی او در کار اند
و آنچه ارباب سلوک در باب آداب خدمت شیخ
ذکر کرده اند مراد استاد خواص است و اگرچه
در عام نیز بواسطه قیام او در مراتب عام خوا
ص بحکم تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت
لازم است و آنچه اکثری می گفتند از توقف سلوک
بر شیخ آنست که طلب و سلوک بی راهنمای
شیخ و استاد و متابعت او صورت نبندد
و این اگرچه چنین است ولیکن مرحله دیگر نیز هست
از این بالاتر چه مرافقت استاد خواص در جمیع

احوال مرید بر ظاهر چنانکه رمزی از آن بیاید
از اهم شرایط و اعظم لوازم است و معرفت
استاد عام نیز بسیار از برای تبدیل [illegible] لازم است
و معرفت استاد خاص مرید را از نظر لقیه است
که در تحصیل ایمان اصغر گذشت و در اخر خود را
بشناسند و اما استاد عام شناخته نمیشود
مگر بمصاحبت او در خلا و ملا و معاشرت ظاهریه
و ملاحظه کیفیت اعمال جوارح و نفس و ظهور خوارق
عادات و بیان دقایق نکات و اظهار خفایای
آفاقیه و خفایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات
بمصاحبت او در تعلیقه نباید شد چه اشراف

برخواطر

بر خواطر و اطلاع بر دقایق [illegible] بحار و انهار و طی
زمین و هوا و استحضار از انبیاء و امثال اینها در
مرتبه مکاشفه روحیه حاصل و از اینجمله تا بسر
منزل مقصود بسی منازل و مراحل است و بسی راه
روان اینجمله را طی و از آن بسی از راه افتاده
و بوادی دزدان و ابالسه داخل گشته و از این راه
بسی کفار را استدراج بر بسیاری از این امور حاصل
بلکه از تجلیات صفاتیه نیز پی بوصول صاحب
منزل نتوان برد و آنچه مخصوص اهلیست
تجلیات ذاتیه است و از برای معرفت استاد
و شیخ طریقه دیگر کاه اشاره میشود بند دوم

ورود این عبارت است از اذکار کلامیه چند که مفتح
ابواب راه و معین سالک است در عقبات و عوایق
و مهمات و از شرائط این اذن استاد است و اجازه
این و بی اذن آن شروع در آن غیر مجوز است چه
این دوائی را ماند که یکی را نافع و دیگری را مضر و نیز
دوائی را حد و رسم است و مقداری از آن شفا و
مقداری مرض است و وردی با وردی گاه
مضرت و بدون آن نافع بلی آنچه را از استادان
خواص اذن عام داده اند اجازه عامه در آنها
حاصل است و ورد چهار قسم است قالبی
و نفسی و هر یک با اطلاق است یا حصری و اهل

سلوک

سلوک یا الفاظی عشائی یعنی بیت سیم بیت چهارم
بیت پنجم نفی خواطر و فکر و ذکر و این سه
مرحله از معظمات مسائل وصول طالب است
بمقصد بلکه ممتنع است وصول بدون اینها و تمامی این
با نیز اصل امر است بس صعب و کار بسی
مشکل و غرض ما آنست که اصل عمل اینها تعسر
دارد اگرچه چنین است بلکه مطلوب آنست که
این ادویه ثلاثه ادویه هستند بس خطرناک
و مراحل هستند محل بیم عظیم و هلاکت و ائمه
شقاوت سه بادیه اند که اگر کسی نیکه از
راه افتادند و هلاک گردید تشنه بند بسبب این مرحله

مراحل سابقه بر اینها بود و لیکن خطر این
سه مرحله اعظم و اکثر و اشد است چه خطر مرحله
سابقه اگر فقدان دید یا تعویق مهمات است
و خطر مرحله سابقه بر ان و همچنین تقصیر در مرحله
ثقه جوارح و نفس با زماندن از مقصود و نرسیدن
بمطلوب است مگر اینکه راجع شود خطای در
اینها بخطار در سه مرحله اخیره و خطر این
مراحل سبب هلاکت ابدیه و شقاوت
سرمدیه است و آنچه شنیده از عباده اصنام
داد شان و کرا اکثر در انس حیوانات و تناسخ
غلو و الحاد و زندقه و اباحت و دعوای

حلول اتحاد

حلول و اتحاد و امثال اینها همه از این مراحل برخواسته
و مصدر اینها یکی از اینها بود چنانچه بدان اشاره
خواهد رفت و از آنچه در بیان مراحل اشاره
میکنیم ذکر خطرها مفهوم خواهد شد انشاء الله
اما نفی خواطر عبارت است از جمعیت قلب و تسخیر
آن تا نگوید مگر باختیار صاحب آن و آن اعظم
مطهرات سه است و منبع اکثر معارف و معتقد
تجلیات حقیقیه است و عقبه ایست کئود و
گریوه ایست مشکل و چون طالب اراده صعود
بر آن کند خواطر از هر جانب بر آن حمله میکنند و
وقت او را مشوش میدارند و سالک باید

در این مقام مانند جبال رواسی پا بستد و سر هر
خاطری که فکر کنند و ظاهر شود بشمشیر ذکر ببرند و
و در مهوات خاطرات پای نورزد چه هر خاطری
و اگر چه حقیر باشد خاریست در پای دل که از آن لنگ
میسازد و بسیاری از متشیخین طی این مرحله را
بذکر می آموزند و میخواهند از ذکر نفی خواطر کنند
و این اول خطئی است که ایشانرا حاصل شده
چه نفی خواطر امریست صعب و مجاهدان را بسی
آسان دست ندهد و مدتها می باید تا این مرحله
حاصل شود چه این مرحله را در باب سلوک داء عضال
خوانند و ذکر مصاحب ملاحظه محبوب است و قصر نظر

برجاب

برجاب او و وقتی ملاحظه محبوب روا است که چشم
از غیر بالمره پوشیده شود چه محبوب غیور است و از
غیرت او است که چشمی که او را دید روا ندارد
که دیگری را ببیند و هر دیده که از روی وی بر داشته
و بدیگری نظر کند کور کنند و اگر دو بدل در اینجا
مکرر شود مشابه استهزاء باشد و مطلوب چنان
قفائی بر طالب زند که نه سر جوید و نه کلاه نشنید
که میفرماید انا جلیس من ذکرنی و دیگر میفرماید
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
و هو له قرین اما احتمال میدهی که محبوب بجز دو
راه دهد کسی را که از مجالست او بر خیزد و قرین

شیطان گردد و ایضاً شیطان جنس نجس است
و مجلس یار نجس شود چگونه جلوس حرمش را سزد بیت
اتلتذ منها بالحدیث وقد جری حدیث
سواها فی خروق المسامع بلکه محض نفی خواطر
هم در نحوی بر شروع در ذکر غیر کافی است چه نفی
خواطر بمنزله برداختن منزل است از خار و خاشاک
و همین از برای نزول محبوب کافی نیست بلکه لازم
است از تزیین و تطییب آن و کیف تری
لیلی بعین تری بها سواها وما طهرتها
بالمدامع بلکه یک نوع از ذکر در نفی خواطر
مجرب است و آن آنست که غرض از آن نه ذکر باشد

بلکه مطلب

بلکه مطلب دفع شیطان باشد مانند کسیکه
خواهد غیر را از مجلس براند محبوب را بخواند نه اینکه
مطلوب او ملاحظه جمال او با لتذاذ از وصال
او باشد بلکه غرض تخفیف و تهدید غیر بود و آن
باین نوع است که در حالت اشتغال بنفی خواطر
اگر گاهی خواطری بنوعی حمله کنند که دفع آن مشکل
شود بجهت دفع آن بذکر بپردازد و همین است مراد
از آنچه میفرماید ان الذین امنوا اذا مسهم
طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون
و طریقه محققین این راه و واصلین آگاه در تعلیم
مبتدین و ارشاد ایشان آنست که ابتدا امر بنفی

خاطر کنند و پس از آن بذکر پردازند اما جهة
نفی خواطر طریقه ترتیب آن است که ابتدا کنند
بتوجه بیکی از محسوسات چون سنگی یا جسمی دیگر
و بصور رقمیه اسماء حسنی نیز مجوز بلکه نیکو است
بدان طریقه که تمام چشم ظاهر بدان بیند و دوزند
و مهما امکن چشم برهم نگذارند و تجمیع قوای
ظاهریه و باطنیه متوجه آن باشند و چندی
برین مداومت نمایند و بهتر اربعین است
یا بیشتر و ورد در این خلال بهتر است استعاذه
و استغفار و طلاق و تعیین عدد و وقتان یادداشت
است و ذکر یا فتاح در آن حضرت بعد تهجد

معوذتین

بعد از فریضه

بعد از فریضه بامداد و همچنان بعد از فریضه شام با
ملاحظه خلوت و پس از مداومت برین نحو
حصول کیفیتی توجه تام بقلب صنوبری که جسمی
در جانب یسار نماید و بالکلیه متوجه آن گردد
و در هیچ حالی از آن غافل نشود و نگذارد که
خیال دیگر را راه دهد و اگر خواطر حمله کنند
و تشویش دهد بجهت خیال صورت استاد
عام که بمصدر ذکر و مناسب اگر دار از بعضی
مخاطر ادراست فائده تمام بخشد و الا نفی
نفس بقوت زند چنانچه از دماغ حرز مبرا
وجود را خالص زده بعد از آن متوجه مشغول

شود و اگر همچنان خواطر عود کند بعد از تخلیه لطیفی
مذکور سه نوبت استعاذه کند و سه نوبت بگوید
استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا
و فعلا و خاطرا و سامعا و ناظرا و لا حول
و لا قوة الا بالله و دل را این استعاذه
و استغفار با زبان موافق دارد و باسم
یا فعال بحسب مبتغی در دل مشغول شود و دست
بر دل نهاده هفت بار بگوید سبحان الملک
القدوس الخلاق الفعال ان یشاء یذهبکم
و یأت بخلق جدید و ما ذلک
علی الله بعزیز و اگر این نیز دفع نشود

تمام

تا مدار کلمه لا موجود الا الله کند و اگر بار زبونش
دهد چند نوبت چهار بگوید الله و الصمد الله
و بمقدار مشغول شود که ملول نشود و با آثار
ملالت ترک کند و تحذیر برین مداومت نماید
تا کیفیت بیخودی دست دهد و در تمام مرحله
استغفار و ذکر یا فعال است هر روز حضرت
اول در اسحار بعدد کبیر و دوم بعد از فریضه
بامداد همین عدد و بعد از شام بعدد مفصل
و درین مرحله تکرار اسم یا باسط کسبا
کند و اولی آنست که هر شب بعدد مفصل
بگوید و چون مواظبت بدین طریقه توفیق آن

برای ذاکر و غلبه بر خواطر حاصل شد باز دوست
که در دفع همه خواطر بمبادی ذکر توسل جوید یا تمثال
خیال استاد خواص یا صور خیالیه عالیه اسمائیه
مناسبه حال به توجه بعضی ان و بعد از ان نیز
الجمله ترقی دور از توجه بنور لطیف استاد خواص
و ذکر لفظی خیالی جایز نیست با همه خواطر مندفع
گردد و اگر احیانا بسبب اختلال جزئی در
حوالی قلب بگردد توجه چون داخل حرم انبی گردد و
فکر شغل انشاء الله مندفع میگردد و خطرات
در مرحله فنا دل بواسطه عبادت اصنام و
کواکب و اجسام است چه توجه بسوی موارث

انس

تتمه
خشاش

انس و محبت آن است و چنانچه متوجه قدم
از اینجا بیرون ننهند به پرستش آنچه بان متوجه
بوده مبتلا گردد و چون سالک قلب
خود را مسخر و از نجاسات خواطر مطهر ساخت
قدم در دایره ذکر نهد و اهم امور در این جمله
مراعات ترتیب است و بدون ان کلا
از راه باز میماند بلکه بخطر عظیمه مبتلا
میگردد و مبادی ذکر حقیقه ذکر نیست چه
مطلوب در ماذکور تحقق است پس غرض
از اینها نفی غیر است از برای ذکر و تزیین خانه دل
پس استاد را ارشاد و تربیت طالب را

ملاحظه آن از واجب واجبات است و جماعتی در
مبدء راه شخصی نورانی استاد خواص گرفته و تلقی
است قرار میدهند و بعد ذکر خیالی قالبی میسازند
و من این را نیکو نمیکنم چه غرض کلی ازین تربیت
صعود برفوق است و احتراز از غیریت مطلوب
بواسطه انضمام غفلت از آن و میل قلب در مبادی
پس بالجمله نورانیت ذاتیه آن با نقص آن
و ظهور غیریت در آن کمتر پیدا کرده
و نورانیت ولی از ذکر خیالی قالبی پس لا آن
انسب پس بعد ذکر صور خیالیه غالبیه اسماء و اینکه
و در این مرحله لازمست استادی حاذق چه در این

اسماء

اسماء روحانیت معانی و نورانیت مسمی پنهان
و در مظهریت این اسماء مؤثری نهند و بواسطه
توجه بآنها و استمرار آن روحانیت و نورانیت
در ذاکر ظاهر و در احوال او مؤثر میکردند
و بسا باشد که بجهت تقصیر مبتدی با تقصیر
او در بعضی از مراحل سابقه مغرور بهمان
گشته و آثار آن در او ظهور تمام یافته
و از آثار سایر مظاهر غافل و بدین سبب
بوادی هلاکت چون اباحه و تعطیل و یأس
و جنون و فرعونیت و امثال اینها افتد
چه قاصر را چون توجه باسماء مؤثره

در خوف و رجا هم رسد آثار رشد و رسید واری
و رفع تکالیف دران حاصل میشود و باسماء مظاهر
خوف یاس و تعطیل هم برسد الی غیر ذلک
رب مظاهر را قوه تحمل ندارد پس نور آیات ان
را ظاهر نمیکنند بلکه او را مجنون میسازد و مبتلا
بامراض صعبه میگرداند چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم
پس چون طالب عزم ذکر کرد بعد از طی مراتب خلقیه
بران سبقت دارد و مظهر ذکر خود را ارشاد
یافت و باید ابتداء از اذکار صغیره باشد و در
مراتب ذکر صغیر بترتیب صعود کند و بیان آن
اینست که ذکر اقسامی دارد خیالی و خفی

وسری

وسری و ذاتی و خیالی منقسم میگردد بقالبی و نفسی
و از اینها هر یک باثباتی و نفیی و هر یک ازان بجمعی
و بسطی و خفی نیز منقسم میشود بقالبی و نفسی و بانی
سبب ازبرای ذکر درجات حاصل میشود
کیفیت صعود درجات بترتیب **اول**
خیالی قالبی جمعی اثباتی چه قالبی از محل غربت دور
دور تر و با نفیت ان ذکر و جمعی جمعیت خاطر و حصول
ملکه اجتماع حواس اقرب و اثبات نزدیک بمقصد
است **دوم** خیالی قالبی جمعی بسطی نفیی **سیم**
خیالی قالبی بسطی اثباتی **چهارم** خیالی قالبی بسطی نفیی
پنجم خیالی نفسی جمعی اثباتی **ششم** خیالی نفسی

٢
٣
٤
٥
٦

جهی ثلثی هفتم خیالی نفی سطلی اثباتی هشتم خیالی نفی سطلی
ثبتی نهم حقی نفی اما خفی قلبی پس بعد از صعود
از درجات سابقه یا عشقی ثلثی دهم سری
و در سطلی باید انتهای اسم قلبی شود و اگر ابتدا نیز باین
شود بسیار نفع بخش است بلکه در بعضی اذکار لازم است
و این ده مرتبه از ذکر بمنزله سلم است که باید درجه
بعد درجه ترقی نمود و لیکن باید باشد که سالک
قوی و بال علم و عمل او کشوده تواند بعضی از درجات
را بگذارد و لیکن تدریج در هر حال اسلم است
و تا سالک این مراحل را تمام نکند بذکر کبیر یا اکبر
یا اعظم نه پردازد که محل خطر و طالب از راه

باز میماند

باز میماند مگر هرگاه بسیار قوی باشد و استاد
مصلحت داند بلکه بعد از طی این درجات نیز
باید باشد که استاد سالک را از اثر بصعود
بعضی از این درجات در ذکر صغری دیگر کند
که مناسب داند و سالک چون این درجات را
تمام کرد بذکر [illegible] شروع کند و ان این است
در متوجه ملاحظه حضرت عزت مجرد از لباس
حرف و صوت و بی تقیید لطف مخصوص
عربی و فارسی گردد و بگذارد که ملاحظات
حوادث از جسم و عرض و جوهر زحمت آورد
و اگر بسبب قصور نتواند بنا بر حدیث راست

دلی نور اینا بر صفت نوری نامتناهی برابر
بصیرت دارد و اگر بوصف غیر متناهی نتواند
بهر چه تواند تصور و آنانا فانا تصور نفی آن و در
احاطه و نورانیت صعود کند و این مرحله بس
نفیس است و چون سالک از این درجات
گذشت بذکر کبیر مشغول شود که ذکر نفی و اثبات
مرکب است و بعد از طی مراحل سابقه ذکر قالبی
در این مرحله و مراحل بعد از آن هیچ در عبث است
بلکه بطریق نفی مشغول باشد و این ذکر بسیار است
بس عظیم و اهل راه را در آن رموز بسیار است
و از برای آن طرق متعدده است و بهتر آنست

سوم ذاکر

که ذاکر ابتدا بطریق جزر و مد و بعد مربع و بعد بطریق
که مناظرین از مجمع البحرین منند ذکر کند چنانچه
گفته اند و بین بعد مجمع البحرین را سر مربع ترجیح
میدهم و حبس نفس و توجه بقلب صنوبری و تصور
خروج جمیع حروف از زبان دل و خلو معده
و بر نیق و مدار اعداد را زیاد کردن و هند البسمله
نمودن و استقبال مربع نشستن و چشم بر هم
نهادن و مربع نشستن و در مربع و مجمع البحرین
محتاج محتجبا و خلوت از غیر محرم و زنان و عوام
و ارباب عقول ناقصه لازم است و زبان بکام
چسبانیدن و وقت ذکر را شبها و سحرها

بعقب نزایش قرار دادن مطلوبست و باید هویة
ذات در جمیع احوال ملحوظ و بعد از اراده قطع
ذکر در هر حالی در قلب و زبان مخاطبا لله بگوید
انت مقصودی و رضاک مطلوبی و بر محبتک
استغاثتی و بعد از این بذکر اکبر خفی و سری
بپردازد و اولی آنست که ابتدا الحرف نداء و بعد
بدون آن باشد و مدالله مطلوبست و بعد شروع
بذکر اعظم کند که نفی و اثبات بسیط است و این
آخر درجات ذکر الله است و در همه این درجات
حالی از ذکر ذاتی نباشد و لکن المذکور عندهم
لا یفنی [illegible] رزقنا الله الوصول

الی المقصد

الی المقصد بزرگی گفته اذا اراد الله
ان یوالی عبدا فتح علیه باب الذکر ثم
فتح باب القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید
ثم رفع الحجب ثم ادخله دار الفردانیة
ثم کشف عنه الکبریاء ثم صار العبد فانیا
و بری من دعاوی نفسه و چون مراتب
ذکر را دانستی بدانکه هیچ چیز نیست که در آنجا
وارسته ذکر از لوازم است اوّل آنکه در حال
ذکر خیال اسم استاد خواص را که والی ولایة
کبری باشد بطریق تصور کند و مقام آن
در جمعی و در دل اوست از مقام ذکر او در احاطه

صدر اوئی از محاذی ذکر استشفاع الذاکر
ثبت کند و در وسطی مقام انزا در عین صدر
میان پستان راست و عضد قرار دهد و چون
از ذکر قالبی تر نمی نماید شیخ نور او ولی را
در مقام مذکور منو اصفا للمذکور [illegible]
باشد و اگر درین حالات تصور سیاه و عام را
نیز در خارج جسم کند در او [illegible] تفصیل
قالبیت منو احیا الی [illegible] لها
منو اصفا لها [illegible]
و این تصویر را [illegible] کرده [illegible] اگر مقصود
دشان این است که در حالات [illegible] ذکر این

تصویر

تصویر بر وجه لزوم یا اولویه پردازند که این نیز
پیوسته مقارن ذکر باشد با جمعیت خاطر و
حفظان از تفرقه و سعی در توجه بواحد مناسب است
بلکه اقبه ذاکر را از ذکر با تصید ار و و بایس جمله
استادمن از [illegible] منع [illegible]
باید ذاکر در مبادی روز و شب و اغاز و
انجام [illegible] تصویر را کند و بس بلیغ
ذکر قالب [illegible] در حالات ذکر بعضی
از و [illegible] و سمای ولی علی
نماید [illegible] ان محبت او است
و در این [illegible] که حقیقه رسول ص

و حلیقه معلوم میشود و بمثل ان امتحان استاد عام
نیز میتوان کرد ولیکن شرح ان نتوان کرد چه
غرض صاحب مرتبه عظیمه از ذکر آب باشد از
راه نکند و حق الصورت باطن عکس ان در آورد
دویم ذکر کلامی و اهل فی اطلاق ذکر برا
نکنند و ان را ورد خوانند و بقای ان مطلقا
عنایت بلکه هر جا مذکور کنند نفی را خواهند
و اوراد اوقات ذکر بسیارست و انچه می
در طریقه خود ذکر میکنم طالب را کفایت میکند و
بهترین اوقات اوراد بسحر است و بعد از فرض
صبح و عشا و در همه اوقات ذکر ورد کلمه

نفی و اثبات

نفی و اثبات مرکب و بسیط و اسم محیط و یا کریم
و یا قدوس هر یک هزار مرتبه و بعد از فرض صبح
و تجلی ورد محمد رسول الله و یا علی با حروف ندا
و بدون ان بود در بطون شب بیرشاید و ورد
هزار مرتبه توحید در شبها نفیس است و کار زیدا
را این ورد غافل نگردد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی ادعوک باسمک المکنون
المخزون السلام المؤمن القدوس الطاهر
المطهر یا دهر یا دیهور یا دیهار یا ازل
یا ابد یا من لم یلد و لم یولد یا من لم یزل ابدا
هو یا هو یا هو یا لا اله الا هو یا من لا هو

الا هو یا من لا یعلم ما هو الا هو یا من لا یعلم
این هو الا هو یا کان یا کینان یا روح
یا کائن قبل کل کون یا کائن بعد کل کون
یا مکون لکل کون اهیا شراهیا یا مجلی
عظائم الامور سبحانک علی حلمک بعد علمک
سبحانک علی عفوک بعد قدرتک فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
وهو رب العرش العظیم لیس کمثله شیء
وهو السمیع البصیر اللهم صل علی محمد
وآل محمد بعدد کل شیء کما صلیت علی ابراهیم
وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابراهیم

وآل ابراهیم

۳ وآل ابراهیم انک حمید مجید سیم مناجات
۴ و ادعیه الهامیه علویه و سجادیه جهارم فکر در این
از شیه الطاف عظیمت و در اوان خلوات ذکر
مهمات که خود را از آن خالی نباید داشت و باید
در مبادی حال در آثار قدرت الهیه و رأفت
و رحمت و عظمت او و در خاتمه امر خوف عقاب
خود و ما بعد الموت و امثال آن از آنچه در کتب
اخلاق مذکور است و در دقایق احکام رسول خدا
و رأفت و رحمت او و خلفای او و سعی که …
در اصلاح معاد و معاش رعیت باشد و در
انجام کار بیوسته فکر او در ربط خویش

بخالق و ملاحظهٔ مخلوقیت و عبدیت و ذل خود
و همچنین در نسبت خود برسول و خلفا و در
ارتباط و نسبت هر مخلوقی بخالق واحد و تنهای
نسبت همه بیک منسوب الیه موجب حصول شفقت
و مهربانی بهمه اشیا گردد و بصیر دانا مجاری
فکر خود را در همه احوال بتواند تعیین کند و
مقصود عدم خلو از آنست و افضل العبادة
ادمان التفکر فی آلاء الله و فی قدرته
همچنانکه حضرت ابی عبد الله ع فرموده است و
این است مجمل مداومت بر همه اذکار
و اوراد تا حقیقت آن بظهور رسد و از آن یعنی

کمتر بسیار

۵

کمتر بسیار کم اثر است مگر آنچه از اوراد و اذکار که قدری بمعنی
وارد و باشد که در مرتبهٔ از العیانیات (?)
دیگر باشد که از او در اصطلاح اقامه گویند
و تقلیل مستلذات و اطعمهٔ دسمه و لحوم
و اغذیهٔ لذیذه در همهٔ احوال لعابث مؤ (?)
کد است این است طریق سلوک و اوراد آن
و اما آثار و فتوحات آن از سالک خود میرسد
و میباید و از جملهٔ آثار حضور انوار است در قلب
و ابتدا اشکال چراغ است و بعد شعله و بعد
کوکب و بعد قمر و بعد شمس و بعد فرو میگردد
و از لون و شکل عاری میگردد و بسیار تفصیلات

برنگ هیا شد وگاه بصورت مشکوة در قندیل حی شود
و این بود اگر از فکر و معرفت حاصل میشود و نشوانق
از ذکر دوم مرتبه اول اشاره فرموده است حضرت
ابی جعفر ع چنانکه ثقة الاسلام در کتاب کافی
روایت کرده است که حضرت در بیان اقسام
قلوب فرموده که و قلب ازهر اجرد فقلت
ما الازهر فقال فیه کهیئة السراج الی ان قال
واما الازهر فقلب المؤمن و بعضی از این مراتب
حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که قلب
احی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله
ولطف غلیظه وبرق له لامع کثیر البرق

دیگر از

دیگر از بطون کریمه الله نور السموات والارض
شرح این اجمال است چه در این احوال شخص
انسانی مشکوتی میگردد که در آن زجاجه است
که قلب باشد و در آن زجاجه مصباحی است
که نور مذکور باشد و دل بعد از نشر آن نور
مانند کوکب دری میشود که افروخته شده است
از نور شجره مبارکه کثیر النفع که نور الهیت
و روحانیت ذکر خداست که نه از شرق
حاصل شده و نه از غرب بلکه از راه باطن
که نه شرقی است و نه غربی هویدا گشته
ولو لم تمسسه نار یعنی و اگر غافل از ذکر خدا

شود که بنص و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض
له شیطانا فهو له قرین موجب مقارنت
شیطان مخلوق را زنهارست نور علی نور
نور بر نور آن می افزاید تا همه آن نور گردد
و هذه الزجاجة فی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه در خانه
بدن باشد یا هذه المشکوة فی بیوت
که خلوت و مقام ذکر باشد و دربان شد
نور همی باید که هو رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله و از جمله آثار
قصد آمدن دل است و در مبادی دارای
مانند

مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود و بعد از آن صدائی
چون انداختن مهره در طاس که در آن بپیچد مسموع
شود و بعد از آن همهمه در باطن شبیه به نشستن
مگس به تاره ابریشم مدرک شود و بعد از آن
زبان قلب خاموش و ذکر را بر روح خود
می سپارد و این تحفه را لطیفه ذکر خود اجمالی
ختم میکنم من بعد آزاد اراده سلوک و عظم مجاهده
اکبر و اعظم و اراده قدم در وادی ذکر
ابتدا عنان بر آوردم و از آن قصد توبه کرده
الحجه میکردم و ترک عادات و رسوم نمودم
و در ار تعیینات سه تجیب ذکر خود بردم

ودر اربعین بزار یعنی قرار دادم ودر ذکر خیال
اسما دم مرا اسم الحی اموخته چنانکه اثر
از کریمه هو الحی لا اله الا هو فادعوه
مخلصین له الدین والحمد لله رب العالمین
واکرفته چه خواندن از امقدمه اخلاص و منتج
حمد خداوند فرموده و با وجود این نورانیت و
روحانیت ان با هر مزاجی سازکار و در اکثر
خطار و باعث حیوة قلوب مینیه است واکثر
روایات وارده در اسم اعظم از این اسم
مکرم حکایت چنانچه در کتاب مهج مذکور
پس باز ماند که این اسم اعظم باشد و با وجود

ایها

ایهام کی باز حا و یا است که اول حرف حیو
انس و مواصلت و ثانی حرف شکیبائی و صبر
و جمع و لعض است و وقوع اول در اوایل
اسمار از اسماء حسنی واقع تاثیر ناریت
شیطان است چه این حرف بجهت دفع
حرارت است و اشتمال ان بر یا موجب
استعداد کشف اسرار چنانچه در فن اعداد
مبین است و زیادتی الف و لام بجهت تاثیر
اول است در احتصال بخصلت انبساط
لطف صفا و ثانی در ثبوت در کار و ان
حرف ذات قلم است که نقاش اسرار است

پس بطرق متعدده در اربعینات متعدده ازا
بسر بردم پس برای کار پرداختم و در
اربعینی غسل توبه کردم و ترک حظوظ لذتی کردم
وانرا وداع آخرین نمودم و هر روز مسیری
ارشادات خود گرفتم و از ابنای زمانی که خود
اجتناب کردم زیارت نمودم و مبدء ازان
شنبه گرفتم چون حدیثی در این باب دیدم
و دو رکعت نماز هدیه بروح مقدس او نمودم
و بدان توسل جستم و هر جمعه دست بدامان
ولی عصر زده باو متوسل شدم و زیارت
وادعیه که در آن روز جمعه منسک باو رسید
خواندم

خواندم و ادرار من در این ایام بر دو گونه بود
اول وظیفه هر روزه و آن باین طریق
بود الحق در اسحار صد نوبت بعد از دو رکعت
نماز با برداشتن دستها بآسمان یا حی یا قیوم
یا من لا اله الا انت برحمتک استغیث
باین سنت و فرض صبح چهل نوبت یا احد
یا صمد بعد از فرایض خمس بعدد محمد یا مقصد
یا علی بعدد ولی الحق در اسحار و بعد از فریضه
صبح بعدد محمد یا قریب هر روز بعدد محمد
انه ملک بعد از فریضه صبح بیت دو نوبت
الله در اسحار بعدد کبیر با امکان یا نور یا

قل دس بعد مجلس و یم الحجه در اتمت
تمام شد ابتدا از عبده و ذکر دوم ابی مستی
الفرائض در اربعین بعد مجلس لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین
اربعین بعد مجلس یا هادی اربعین هر روز
پنج هزار مرتبه و در آخر روز صد مرتبه یا هادی
المضلین یا فتاح سجده روز هر روز هشت
هزار و هشتصد و نود و نه یا بصیر اربعین هر روز
هشت هزار و هشتصد و بیست و پنج یا علی
اربعین هر روز بعد از هر فریضه هزار و سیصد
و سی و غسل هر روز با امکان و آیة الکرسی

بعد از

بعد از هر فریضه نفی و اثبات مرکب و بسیط
و آیة و سوره توحید و علی هر یک هزار
و اربعین در اسحار یا سبوح یا قدوس
شش اربعین هر روز ده هزار و ششصد و
هفتاد و شرائط غسل هر روز با امکان
و صمت و جوع یا حنان یا منان صد
و هشت روز دوازده هزار مرتبه شرط
ترک حیوانی بلکه در چهل روز قبل از آن
هم یا دیان هفتاد روز هر روز پنجهزار
مرتبه یا کبیر اربعین هر شبانه روز
هزار و چهارصد و شصت و شش در اربعین

آخر رکعت چهارم ... هر روز هر قدر که ممکن باشد و
اگر هشتاد هزار ممکن شود بهتر یا نور بعد از
خواندن هشت مرتبه سوره نور بعد دیگر
و در شبها نیز سوره یس هر عدد ابتدا از شنبه
یا حی یا قیوم صد و هشتاد روز از سحر تا
طلوع صبح یا از طلوع تا استوا هر روز بیست
هزار و هشتصد و شانزده یا [illegible]
یا ... اربعین هر روز هزار و [illegible] باشد
و قبل از تکلم اتمه اربعین هر روز بقدر امکان
با وضو ... صوم و ترک لحم [illegible] اختیار
و باید همزه اظهار و ها اسکان شود و بعد ذکر

مداومت

مداومت و من چند بار کردم و بکلی جمیع بعض
از این اوراد را بکلی بکرار ایام با امکان جائز
بتضعیف مدت در یکی از آنها مجوز و در همه
این اوراد اربعینیه خلوت و تعطر و اجتناب
از مقولات کریهة الروائح و استماع [illegible]
این صلوات لازم است اللهم صل علی
المصطفی محمد و المرتضی علی و البتول
فاطمة و السبطین الحسن و الحسین و صل
علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق
جعفر و الکاظم موسی و الرضا علی
و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری

الحق والهادی المهتدی صاحب العصر
والامر والزمان وخلیفة الرحمن و
قاطع البرهان وسید الانس و
الجان صلوات الله علیهم و بدانکه اجل
عمل مراتب اذکار است و اوراد و اذکار اعوان
و تتمات است پس ترک اینها محظور است
و در این ایام در حالت فراغ بمناجات
علویه و سجادیه اشتغال داشتم و با نسخ
مبارک ائمه اطهار و اصحاب کبار رسول
مختار و ارکان اربعه ملائکه کرام و انبیاء
عظام و مشایخ شریعت و استادان

طریقت

طریقت بزرگ ختم و اکثر ایام بر ایشان به قصد
رحمت فرستادم و سلام کردم و از بواطن
ایشان همت طلبیدم تا نسخ گزیدم کوئی
اربعینات را بطریق مذکور بقدر امکان به
بردم و نوبتی در آن شروع کردم مراد و راد
اربعینه را کلمات ادریس ؑ قرار دادم
به ترتیب و شرایط و آداب مقدار دادم
چنانچه در ترجمه رساله سید بزرگوار سید
طاوس که درین خصوص نوشته مذکور است
و در مبادی امر و در مبادی اربعینات
اول بذکر و الهکم اله واحد لا اله

الا هو الرحمن الرحیم هزار و هشت نوبت در یک
مجلس اشتغال نمودم و چند دفعه از انجا او را
و در بلدت سه اربعین چهل هزار مرتبه سوره
مبارکه و العادیات را خوانده‌ام و در این سه
اربعین در عقب هر فریضه ده نوبت سوره
فاتحه را خوانده‌ام و فائده کلیه این سه ذکر
رفع عوائق دنیویست و گاه گاه نزد حکام
عطارد متوسل شدم و از ان استمداد همت
میکردم چه اهل اسرار از روحانیت آن
مدد میرسد و چنانچه بعد از غروب آفتاب
پیش از طلوع در هنگامیکه توان عطارد را

دید

دید بان نظر و لیس از سلام بان کامی ها بسیر
نهند و گوید نو عطارد قل حالله طال
ترقبه مساء و صباحا لکی نال و انعما
پس کام دیگر پس نهند و گوید و ها انا
فامنحنی فهم ادراک المعنی بها و العلو
الغامضات تکرها پس کام پس نهند
و گوید و ها انا احمد بی الجد و السعد
کله ما سهلیك خالق الارض
و السماء تکرار این عمل در مبادی
مطلوبست و امکنه شریفه و ساعات
کریمه و مشاهد علیه عالیه را در استعداد

فیوضات مد ظلیه انام است و اکثر اهل حال را
در یکی از آن اماکن مکرر به باب فیض گشوده شد
و سید بزرگوار گوید مرا در سنه [illegible] رای
از فیض آن محل حالاتی حاصل شد که
ورای مرتبه شرح است و اکثر مقر او
در ایوان بود که محاذی در مقدس بود
و سید بزرگوار خود بعد از آن در آنجا مسجدی
[illegible]ر و الحال مسجد ابن طاوس
مشهور است و الحال از بنای آن
بزرگوار اثری هست
تمام الرساله

۱۳۶۰ [illegible]

اوصاف الاشراف

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس خدای را که بسبب آنکه هیچ
متفکر را قوت اطلاع بر حقیقت او نیست و هیچ
ذکر را وسع احاطه بکنه معرفت او نه، هر عبارت
که از نعت او ایراد کنند و هر بیان که از وصف
او بر زبان رانند اگر تنزیهی باشد از شائبه تشبیه
معرّا در تصور نیاید و اگر غیر تنزیهی باشد از غائله
تعطیل مبرّا در توهم نگنجد و از اینجا پیشوای اصفیا
و برگزیده اولیا خاتم انبیا محمد مصطفی ص گفت
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

ذوق

و فوق قول القائلون هزاران درود و
صلوات و آفرین و تحیات بر روح مقدس او و پاکان
دودمان و برگزیدگان و یاران او، و بعد چنین گوید محرر
این رساله و مقرر این مقاله را بعد از تحریر کتاب که موسوم است
به اخلاق ناصری و مشتمل بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات
مرضیه بر طریق حکما اندیشه آن بود که مختصری در بیان
سیر اولیا و روش اهل بینش بر قاعده سالکان
طریقت و طالبان حقیقت مبنی بر قواعد عقلی و سمعی و ذوقی
و دقیق نظری و عملی که بمنزله لباب صناعت و خلاصه
آن باشد مرتب گرداند و اشتغال بمهم از سبب کثرت

شو اجمل بی اندازه و موانعی بی نهایه میسر نمیشد و اخراج
انچه در ضمیر بود از قوه بفعل و بث نمی‌امد تا درین وقت که
اشاره نافذه صادر شد از حضرت صاحب اعظم دستور عالم والی السیف
والقلم قدوه اکابر العرب والعجم شمس الحق والدین بهاء
الاسلام والمسلمین ملک الوزرا فی العالمین صاحب دیوان الممالک
مفخر الاشراف والاعیان مظهر العدل والاحسان افضل و اجمل
جهان مجاور حرم ادام محمد بن صاحب السعید بهاء الدین محمد
الجوینی اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره باتمام این
اندیشه نفاذ یافت بر نوعی که دست داد و فرصت حاصل
قبضه کرد با وجود عوائق و فور علایق انچه خاطر او برا ان

ساعده

ساعده نمود و موانع در تقریر او مسامحت کرد از جهت
انقیاد امر بزرگوار و امتثال اشارت افراد مطلع اشتمل بر شرح
ان حقایق و ذکر ان دقایق درین مختصر وضع کرده در بابی
ابنی از تنزیل مجید لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه که
باستشهاد دارد بود ایراد کرد و اگر اشاره بمقصود
مصرح نیافت بدانچه بدان نزدیک بود اقتصار کرد و انرا
اوصاف الاشراف نام نهاد و اگر پسندیده نظر اشرف
اید مطلوب حاصل شود و الا چون تهیه معذرت تقویم یافته
بمکارم اخلاق و محاسن شیم خوی ذات شریف او این هفوات
را بذیل مغفرت پوشیده کرده اید بسهو و لغزشی که در

عالم مجازی او در امر تمت سروری و فرمانهای مخصوص
گردانیده است و در عالم حقیقی تشریف نزدیکی و حرمت و دوام
شوید و موصوف گرداناد اللطیف المجیب اما بعد چون ذکر انچه
این مختصر مشتمل خواهد بود در آن است که هر که در وجود
احوال خود نگرد و بشر انحراف خویش محتاج داند و محتاج نقص
باشد بخود و چون از نقص خود خبردار شود در طلب او
شود که کمال که باعث او باشد بر طلب کمال پیدا آید پس محتاج
شود بحرکتی در طلب کمال و اهل طریقت این حرکت را سلوک
خوانند و کسیکه این حرکت را نیت کند شش چیز لازم حال او شود
اول بدایت حرکت و آنچه از آن چاره نباشد تا حرکت میسر شود

دوم

وان بمنزله زاد و راحله است در حرکات ظاهر دوم
ازاله عوایق و قطع موانع که او را از حرکت سلوک
باز دارد سیم حرکت که بواسطه آن از مبدا بمقصود
رسد و آن سیر سلوک باشد و احوال سالک در آن چهارم
حالها یکه در اثنای سیر سلوک از ابتداء حرکت تا حصول
بمقصد بر وی گذرد پنجم حالها یکه بعد از سلوک اهل
وصول را سانح شود ششم نهایت حرکت و عدم او
و انقطاع سلوک که آن را در این موضع فنا در توحید
خوانند و هر یک از این معانی مشتمل بود بر چند امر الا
حرکت که در آن تعدد نبود و این شش معنی را در شش

ایراد کنیم هر بابی مشتمل بر شش فصل الا باب چهارم که مشتمل
بر هشتم باشد و بباید دانست که همچنانکه در حرکت حصول
هر جزوی مسبوق باشد بجزوی دیگر و مستعقب جزوی دیگر
الا جزو اخر هر حال از این احوال واسطه باشد میان
نقصان سابق و مقارنت لاحق و در حال نقصان سابق
نهایت مطلوب باشد و در حال مقارنت لاحق مجرد
عنه شود پس حصول هر حالی بعکس آنچه پیش از آن باشد
کمالی بود و مقام برای حالی در وقتی که توجه بکمالی
بعد از آن مطلوب باشد نقصان بود پس موجب کفران
که حسنات الابرار سیئات المقربین و این معنی در فصول

این مختصر ار شش کرد و چون این مقدمه ایراد شد شروع
در ابواب و فصول آن کرده آید بتوفیق الله و عونه باب
اول در سیر او و حرکت و آنچه از آن چاره نباشد تا حرکه
میسر شود و آن شش چیز است و در هر یک فصلی ایراد کنیم
فصل اول در ایمان دوم در ثبات سیوم
در نیت چهارم در صدق پنجم در انابت ششم
فصل ششم در اخلاص فصل اول قال الله تعالی الذین
آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون
ایمان در لغت تصدیق باشد یعنی باور داشتن و در عرف اهل
معرفت تصدیقی خاص باشد و آن تصدیق باشد بآنچه علم قطعی حاصل است

که پیغمبر فرموده است و معرفت پیغمبر منفک نباشد
از معرفت کردگاری قادر عالم حی سمیع مدرک بصیر مرید
متکلم که پیغمبر او فرستاده است و قرآن مجید فرستاده
و احکام و فرایض و سنن و حلال و حرام بر وجهی که همه
امت را برای احتیاج شده بیان فرموده است ایمان مشتمل
بر این امور باشد و بهمقدار قابل زیادت و نقصان نباشد
چه اگر کمتر از این باشد ایمان نباشد و اگر زیادت از این
باشد از زیاده کمال ایمان بود و مقارن ایمان
و در دانستن آن باشد که هر چه دانستنی و گفتنی و کردنی باشد
بداند و بگوید و بکند و هر چه از آن احتراز کرده باشد احتراز
کنه

کند و این همه از باب عمل صالح باشد و قابل زیاده
و نقصان باشد و لازم تصدیق مذکور باشد و از این جهت
ذکر ایمان با ذکر عمل صالح فرموده در مواضع الذین
امنوا و عملوا الصالحات باید دانست که ایمان امر مرتب
از همه کمتر ایمان نیست یا ایها الذین امنوا امنوا به
در اول الایه عبارت از آن است قالت الاعراب امنا قل
[illegible]
لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم
اثبات نهایت در آن ایمان به تقلید است و اول
تصدیق جازم باشد بجهت التصدیق به کرده و اما انتشار
ممکن بود و حصول تصدیق جازم حاصل باشد بر بینه الصدق

مستلزم عمل صالح بود انما المؤمنون الذین آمنوا بالله
و رسوله ثم لم یرتابوا و دران مرتبه ایمان بغیبست
یؤمنون بالغیب و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله
اولئک هم الصادقون و ان بقرار تصدیقی باشد و هر
باطل نقیض ثبوت تصدیق اما ناکامل در او حجاب دارد
حجبه مقرون بغیب باشد و از انها کاملتر آنها که در حق
ایشان فرموده است انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا تا انجا که
اولئک هم المؤمنون حقا و این مرتبه ایمان کاملست که
متصل باشد بیقینی که شرح آن بعد ازین گفته آید و آن

و علی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون

منتهای مرتبه ایمان باشد و که در سلوک کمتر از ان
باشد ایمان تقلیدیست و ایمان زبانی بحقیقت
نه ایمان باشد و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون اشاره
بدانست و هر گاه اعتقاد جزمی حاصل شده باشد
بانکه کمالی مطلق یعنی آفریدگاری هست بسلوک نفس
سلوک ممکن باشد و حصول آن بغایت آسان باشد و باید که
سعی حاصل شود و در بعضی گفته شده است شعر در دشت
نیست که در ایمانست ◦ در عشق لغاتیست که فی الحالست
احوال جهان جمله دگرگون میگردد ◦ مردان یقینی که حال
کرده است ◦ اخوی ◦ منکر همه انکار دو جهان وجود

تا بو که رسی بگوهر کان وجود * بر جان بوری زنده
یا میت توهم * اندیشه مکن چه بود کان وجود *

فصل در ثبات قال الله تعالی یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا وفی الاخرة
ثبات نیت که تا با اعمال مقرون نشود چنانکه نفس
که طلب کمال شرط است میسر نگردد چه هر کس که
اعتقاد خویش متزلزل باشد طلب کمال نتواند بود
و ثبات ایمان عبارت از حصول عزیمت است اگر کمالی
و کمال است و تا این عزم نباشد طلب کمال صورت
نبندد و بعزم طلب کمال ثبات عزم تا حاصل نشود سلوک
ممکن

چون عزم را
ممکن نباشد الا بثبات کالذی استهوته الشیاطین فی الارض
حیران باشد بل متحیر اخود و عزم نباشد چه نیک همه
سعی نشود حرکت و سیر سلوک از او واقع نشود و اگر
حرکتی کند اضطراب و ترددی حاصل باشد که از آن
فایده و ثمره نباشد و همت ثبات بصیرت باشد که حقیقت
معتقد خویش و صواب آن ثابت و ملکه شده
ثابت طمانینت را بوجهی که زوال نپذیرد و سبب
صدور اعمال صالحه از صاحب این ثبات دایم ضروری
باشد و نزدیک این معنی آمده است در این باب
از آنکه نزد دیگران کمال حقی نبود و آنکه ورا

هست ز دل ٭ و ز راه گر عطا نیم نقش شده چاره

رسیده به تربیت اهل کمال شعر گر بشنوی ای لطیف و تمیزی

از سر بنهی این کله سروری ٭ پس از سر آرزوی خود

برخیزی ٭ نه میل کنی هیچ و نه بگریزی **فصل سیم**

فصل سوم

در نیت قال الله تعالی قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی

لله رب العالمین نیت را معنی قصد است و قصد دو قسم است

[illegible] عمل و علم [illegible] اول آنکه کاری کرد نیت

و دانستنی است قصد آن کار کنند دوم قصد کنند آن

کار از وی حاصل شود و به او سیر و سلوک قصد است

و سیر و سلوک آنکه قصد مقصودی سعی باشد چون

مقصد

مقصد حصول کمال شده از کمال مطلق پس نیت به

که مشتمل باشد بر طلب قربت حق تعالی که او است کامل

مطلق و چون چنین بود نیت اینها از عمل بهتر باشد نیة

المومن خیر من عمله المؤمن چه نیت به ذات عمل شابه [illegible]

انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرئ

ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله

و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امراة

یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه و عمل خیر که مقارن نیت

مقرون بطلب قربت شده را [illegible] مقتضی حصول کمال

باشد بحسب آن قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من ۳۲۱

بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و من یفعل ذلک
ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه اجرا عظیما ❊ گر زکاة تو را
به بها نیاز است نیاز ❊ نشمار بیش اشک را و بر از نکاری
که نیست چه برای او کس ❊ تا بود در الف نگردد ابتر
ای به توئی راز نیاز ما کس ❊ شایسته ذکر تو زبان همه کس
گرچه جهان به تو کسی دارد هست ❊ لیکن تو راست یکان همه کس

فصل چهارم در صدق یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین صدق در لغت گفتن راست کردن وعده
باشد و در این موضع مراد از صدق راستی است هم در گفتن
و هم در کردن وعده باشد و هم در نیت و عزم و هم
دی

وفا بانچه زبان داده باشد و وعده کرده و هم در
تمامی حالها که او در آن است و صدیق کسی بود که در همه راستی
او در ملکه باشد و الله تعالی فرمود در باب ازو بنوال
یافته به صدیقی و نه پیراد و علما گفته اند که هر کس که
چنین باشد خوابهای او راست باشد رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه در باب ایشان آمده است و صدیق نزدیک باشد
پیغمبران و در مرتبه از بس که ورد آمده اولئک الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
و من یطع الله و الرسول و پیغمبران بزرگ را مثل ابراهیم
و ادریس علیهم السلام بصدیقی وصف کرده اند کان صدیقا

نیست و دیگر از گفت وجعلنا لهم لسان صدق علیا و حکم
راه راست نزدیکترین راهی باشد بوصول مقصد پس کسی
که بطریق مستقیم سلوک کند همه دارتر باشد و در طلب حضرت
اگر قاصر شوی خواهی که در موسم جاهل بیدار شوی و در صدق
طلب کارت اثر که الصدق نسبته فیض نور انوار شوی
گر روشنی دل از تو گسسته شود در کم حیرت تو گسسته شود
بر مانده از آن که گمت راستی که گمرهی راه
رو در رسته شود **فصل پنجم** در انابت قال الله تعالی
وانیبوا الی ربکم واسلموا له انابت جدای کشش و برو
قبال کردن باشد و انابه جز بود که باطل که همیشه
متو

متوجه جناب او تعالی باشد و در تقوی و تحرز ایم
طلب قرب او کند و حجاب قلب نیست شود و کر
و دیگر بقول که در عموم اوقات بذکر او و بذکر
نعم او و بگرد همه بحضرت او نزدیکتر باشد مشغول شود
و بتجدید از الله در شب سیوم اعمال ظاهره که همیشه
بر طاعات و عبادات که معروف است نیت قربت باشد
مواظبت کند صلوات فرایض و نوافل و وقوف
بمواقف برکات دین و مواضع صدقات و احوال خلق
جدای برساندن اسباب نفع برایشان و باز داشتن
موجبات ضرر از ایشان و دریغ نکند هر چیزی در معاملات

و انصاف از خود و از اهل خود بدادن و در جمله التزام
حکم شرع تقوی الله و طلب مرضات او کردن
و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید هذا ما توعدون لکل
اواب حفیظ من خشی الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب
ادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود لهم ما یشاؤن
فیها ولدینا مزید اگر عزم سلوک راه حق داری
در هر حال که هست او دیگر ملاحظه از زیر باش در دل
غافل میخوان بدل ور ... رقت در دل تا تو
هوس صدای ... در هر دو جهان باشد
بهی دور از آنکه به بند که ... اندیشه ای دل

بجو

فصل ششم در اخلاص

لکتاب بی **فصل ششم** در اخلاص قال الله تعالی
و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین بدانکه اخلاص
و تیره کردن نیت یعنی اگر کردن چیزی از هر چه غیر او
باشد و با در آمیخته باشد و ... اخلاص آن میخواهند
که در نیت ... طلب قربت را اگر ... خالص
و خالص سوی او گردد و هیچ غرضی دیگر ... و ... او
... الا لله الدین الخالص و مقابل اخلاص آن
که غرضی دیگر با آن غرض در آمیزد چون جاه و طلب نام
نیک و طمع ثواب جنت و ... از ... در ...
از عذاب دوزخ و این همه از باب شرک باشد و شرک دو نوع

باشد جلی و خفی جلی بت پرستی باشد و خفی همه نوع شرک خفی
باشد و حدیث الشرک فی امتی اخفی من دبیب النملة السوداء
علی الصخرة الصماء فی اللیلة الظلماء
~~شرط باشد شرط اول علم باشد ... و آنکه کدام فعل~~
~~رساننده بکمال باشد و کمال بحسب اشخاص متعدده باشد~~
~~بعضی را نجات از عذاب باشد و بعضی را حصول ثواب~~
~~و بعضی را رضای حق ... و قربت او و کدام فعل~~
~~رساننده بنقصان و آنهم باز دارنده از کمال متعدد بود~~
~~یا استحقاق عقاب باشد یا حرمان از ثواب یا ...~~
~~دوری از حق ... و بعد از وی ... شود در آن~~

شرک گناه

شرک گناه بزرگ باشد از سالک فمن کان یرجو
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک
بعبادة ربه احدا و چون شرک خفی مرتفع
شود سالک در وصول بمقصد درست و بعد از
اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و با
... باید با اخلاص که شهادت است
دیو خلاص و ز دیو خلاص ... نشوی
... که تک ... خاص گر طالب
راه حق شوی راه هدایت او راست بود با
ذکر باشد ... و در ... با اخلاص در دل
او را باشد ... باب دوم در
ازاله عوائق و قطع موانع از سیر و سلوک
و آن مشتمل بر شش فصل است فصل اول در توبه
فصل دوم در زهد فصل سیم در فقر فصل چهارم در صبر
فصل پنجم در محاسبه و مراقبت فصل ششم
در تقوی فصل اول در توبه قال الله تعالی توبوا

الی الله الی الله جمیعا ایها المؤمنون
لعلکم تفلحون معنی توبه رجوع از گناه
باشد و اول باید دانست که افعال بند
گان بر پنج قسم است اول فعلی که باید
کرد و نشاید که نکند دوم فعلی که نباید کرد
و نشاید که کند سوم فعلی که کردن و ناکردن
بهتر بود چهارم فعلی که نکردن از کردن
بهتر بود پنجم فعلی که کردن و ناکردن یکسان
باشد و گناه یا کردن فعلی باشد که از
قسم اول بود و کردن فعلی که از قسم
دوم بود و از آن همه عاقلان را توبه واجب
بود و از اینجا افعال نه افعال جوارح
بل جمله افکار و اقوال و افعال بجوارح

نه تنها بجوارح

که تابع

که تابع قدرت و اراده بود فاعل باشد و یا
ناکردن فعلی که از قسم سوم بود و کردن فعلی
که از قسم چهارم باشد ترک اولی باشد
و از معصومان ترک اولی باشند بده
باشد و توبه ایشان از ترک اولی باشد و اهل
سلوک را التفات بغیر الله تعالی که مقصد ایشان
باشد گناه باشد و ایشان را از او توبه
باید کرد پس توبه سه نوع باشد توبه عام
عوام را و توبه خاص معصومان را و توبه اخص
اهل سلوک را و توبه عصات اهل ایمان
از قسم اول باشد و توبه آدم و دیگر انبیا
از قسم دوم و توبه پیغمبر آنجا که گفت
انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله

اللهم تو شیدن کردن
جرا

فی الیوم سبعین مرة از قسم سوم اما توبه
عام موقوف بر دو شرط باشد اول علم
بتمام افعال آنکه کدام فعل رساننده
بکمال باشد و کمال بحسب اشخاص متعدد
باشد بعضی را نجات از عذاب باشد
و بعضی را حصول ثواب و بعضی را رضای
آفریدگار تعالی در مرتبه بود و کدام فعل
رساننده به نقصان و الم باز
کمال متعدد بود یا استحقاق عقاب
باشد یا حرمان از ثواب یا سخط آفریدگار
و بعد از ادله لغت و عبارت از آن است

و شرط دوم

شرط دوم وقوف بر فایده حصول کمال و رضای او
تعالی در حال حصول نقصان و سخط او تعالی پس هر
گاه که این هر دو شرط در او حاصل باشد از گناه گذشته
البته و دیگر کرده باشد از توبه تدارک گذشته و توبه مشتمل
باشد بر سه جزء باعتبار زمان ماضی و دیگر باعتبار زمان
حاضر و سوم باعتبار زمان استقبال اما آنکه باعتبار زمان
ماضی باشد هر قسم شود که پشیمان بود از آن گناه که در زمان
از وی صادر شده باشد و تلافی آن با شیء حسب خاطر
و این قسم مشتمل بر دو قسم دیگر باشد و یکی سبب گفته آمد
البته هم توبه قسم دوم تلافی آنچه واقع شده باشد

و آن قصاص است که کسی باشد که قصاص حد الله تعالی
که بر ذمهٔ او کرده است و دوم قصاص نفس او که نفسی
خود را در معرض قصاص سخط خدای در آورده است و سیوم
قصاص چیزی که بغیر تو روا داشته در بارهٔ دیگری آن غیر را
بحق خود رسانیدن تا از کسی صورت نبندد در مقابل او
بحق خود در قبول عهده است باقضای دیگران را
و بر جمله بحقه مقتضی رضای او باشد و در غیر برد حق او
باشد باعوض حق او یا کسی که قائم مقام او باشد
و باقضا و مکافات را ابرو از کسی که از قبل او باشد
و تحمل عذر آنکه برانگیخته سعی کرده باشد و اگر آن عذر
مقبول

مقبول باشد تحصیل رضای اولیای او هم شرط
باشد بتحصیل رضای او محال باشد لیکن چون دیگر
شرطها بجای آورده باشد امیدوار بود که در آخرت
حق تعالی برحمت واسعه خود جانبین را مرضی گرداند
و اما حق نفس او ابقیا در فرمان و تحمل عقوبتی
یا تادیبی که واجب باشد تلافی باید کرد و اما
جانب الهی بتضرع و ابتهال رجوع کردن او
با عبادت در ریاضت و اعراض از حصول لذات
محبی ملک در ادای حق نفس خود هم باشد که مرعی شود
و اما آنچه توبه آن مشتمل باشد تقاضای ایمان خاطر

دوم چنین بود که ترک گناه که در حال مباشرت آن گناه
باشد قربة الی الله بکند دوم این که دریابد کسی که او
گناه را و شنیده بوده باشد و تلافی نقصان که از آن جمع
بکس بوده باشد و آنچه لقای آن بزمان استقبال باشد
هم چنین بود که عزم تحریم کردن برآنکه آن گناه
معاوده نکند و اگر مشغول آن در آن گشته باشد بسوزانند
خجسته رونهاده چه [illegible] حاضر نشود که دیگر مشغول
آن گناه نکند و دیگر عزم بر ثبات در آن باشد
که بر خود ایمن باشد و نفس [illegible] کفارت
بنوع دیگر از نوعی عود بآن گناه عزم را درخو
[illegible]

ثابت کرداند و مادام که متردد باشد در نیت او
عود در محال اشکال باشد چنانی باشد و باید که در جمیع
جمیع تقرب بخدا لای کنند و از جمیع اشتغال فرمان او
تا در جماعت داخل باشد که التائب من الذنب
کمن لا ذنب له این جمله شرائط توبه است از معاصی
و در حق این جماعت فرموده است یا ایها الذین امنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم
سیئاتکم و نیز فرموده است انما التوبة علی الله للذین
یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک
یتوب الله علیهم و اما توبه خاص که از ترک اولی باشد

شرایط او وازین معنی که یاد کرده شد معلوم
شود و در این باب فرموده است لقد تاب الله علی النبی
والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة
العسرة؛ توبه اخص از دو خبر بود که از التفات
سالک بغیر نقصه و ازین سبب گفته اند التهی و اتمال
نقصان و دوم آن مرتبه که از آن ترقی کرده
باشد التفات بدان مرتبه بر وجه رضا و وقت
در آن مرتبه چون نفس او فتد در مرتبه که از آن
مرتبه ترقی کرده و گرد بر وجه این جمله از گناه
باشد و ازین سبب گفته اند حسنات الابرار سیئات
المقربین

المقربین و لیکن از آن گناه توبه و استغفار و ترک
اصرار و ندامت بر فوات کرده شده و تضرع و زاری
تو را پاک باید شدن تا ابوحفص سره الله
فانه یتوب الی الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
رباعی از هر چه نه از بهر تو کردم توبه ور بی تو غمی خوردم
از آن غم توبه وان نیز که بعد ازین برای تو کنم
گر بهتر ازان توان از آن هم توبه بس غم که بهرزه
خوردم فسوس افسوس از کرده خود چو بردم فسوس
افسوس اکنون بگذرده بود در همه عمر یک بار که آنچه
کردم افسوس فسوس باب دوم در زهد قال الله

ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم
زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر
وابقی زاهد ضد راغب باشد و زاهد کسی باشد
که او را در هیچ تعلق به دنیا نباشد نه باکل و شرب
و ملابس و باکل مشتهیات و ملذات دیگر و با مال
و جاه و ذکر و غنی و قربت ملوک و نفی ذم و حصول
هر مطلوب که هر که از وی جدا شود رغبت نبود
نه از سر عجز و نه از سر جهل و نه از جهت غرضی عوضی
که راجع با او باشد و هر کس که موصوف بود باین
صفت زاهد باشد بر وجه مشهور اما زاهد
حقیق

حقیقی کسی باشد که زهد او هرگز در طمع ثواب و خوف عقوبت
دوزخ و ثواب بهشت هم ندارد بلکه ترک حظ نفس از جمله
آنچه برشمرد هم بعد از آنکه نتایج و تبعات هر یک دانسته
باشد او را ملکه باشد و مشوب نباشد بطمعی یا بدل
عوضی از اغراض نه در دنیا و نه در آخرت
و ملکه کرده باشد این صفت نفس او را هر چه باشد از
طلب شهوات در ریاضت داده باشد اشتیاق
و ترک غرض در وی راسخ و در حکایات زهاد
آمده است که شخصی سی سال سر گوسفند پخته آرزو بود
فروخت که از هیچ کدام هیچ وقت چاشنی نگرفت

از وسبب این اضافات ترسیده نگفت وقتی
نفسی که از زر دنیا در طمع کرد او را بشارة
آنکه داد در طمع بعدم حصول به آن آرزو در
آتشی دادم تا دیگر میل بهیچ مشتهی نکند و مشتری کسی
که در دنیا زاهد است چنانچه جنس جمع نکند تا ثواب
در آخرت مشتری کسی باشد که از دنیا ثبت همت را ده
تا دل نکند و هر چه در حاجت است تا در جهان نیست متوقع
لیبار تواند خورد یا کسی که در تجارت متاعی
بدهد تا متاعی بستاند که بر آن سود کند و
در سلوک راه حقیقت نفعه زاهد در دفع شواغل
باشد

باشد تا سالک بحرث مشغول شود و از حصول مقصد
باز ماند زیرا که آن زاهد اگر مدد دهی ایثار را
مرتاض کی بترک دنیا چار تر را ترک دنیا نه
بهر دنیا زیرک نزدیک چرد زاهد که خود نه از آن
از آنکه غرض زاهد به دنیا خود است یا عبادت حق
زاهد مقصود خود است کو روی بخود دکنی به محراب
از آنکه هم اوست بتحقیق که معبود خود است

فصل سوم در فقر قال الله تعالی لیس علی الضعفاء ولا
علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون
حرج اد الضحوته در سلوک فقر کسی را گوییم که

باشد بود و اگر باشد کمتر از کفاف او باشد
و در این موضع کسی را گویند که رغبت به مال و مشتهیات
دنیاوی ندارد و اگر اسباب درست اداء یکه فطنت
او اهتمام نکنند ندارند و نه از عجز یا از ضجرت
یا از فطنت یا سبب طمعی یا نه حصول مشتهیات
یا بسبب جاه و دیگر خیر و ایثار سخاوت یا از جهة
خوف عذاب دوزخ یا طلب ثواب جنت بل از
جهة قلت التفات که لازم قبول بر سلوک راه
حقیقت و استعمال بر رقبت جانب الهی باشد غیر
حق لجی باب او نشود و به حقیقت این فقر شعبه
باشد

باشد از زهد قال النبی صلعم الا اخبرکم بملوک اهل
الجنة قالوا بلی قال کل ضعیف مستضعف اغبر
اشعث ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره
و چون گفتند که اگر خواهی که بطحای مکه ترا زر
شود هم قال لا بل اجوع یوما فاسئلك و اشبع یوما
فاشکرک و اهل درویش هیچ کم و بیش مال
همو نبود در تصرف خویش ندارند ازانکه بود اوی
به دنیا و دین یا دوزخ و بهشت درویش هم آن
کرد درویشی کسی تصرف در هیچ نه نشد در هیچ اینه
نیم جو هیچ چیز نشسته بدان گرد ازانکه صدای و زدنی

و حرکت نشانی ز هیچ **فصل چهارم** در ریاضت

قال الله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس

عن الهوی فان الجنة هی المأوی ریاضت رام

کردن ستور باشد بمنع او از آنچه لایق نه که از

حرکات غیر مطلوب و ملکه کردانیدن او را اطاعت

صاحب خویش در آنچه او را برآن میدارد از

مطالب خویش و در نحو مراد او و ریاضت هم

منع نفس حیوانیست از انقیاد و مطاوعت قوت

غضبی و شهوت و آنچه بدان دو قوت تعلق دارد

و منع نفس ناطقه از متابعت قوای حیوانی و انفعالها

که باعث

که باعث بروز رذایل اخلاق و اعمال شنیعه مانند

نهمت و حرص بر جمع مال و تحصیل جاه و توابع آن

از حیله و مکر و خدعه و تعصب و حقد و حسد و فجور

و زنا که بشرور و غیر آن از آن صادر شود

و ملکه گردانیدن نفس انسانی را اطاعت عقل عملی جز

که رساننده او باشد او را بکمالی که ممکن او بود

باشد بنفس را که متابعت قوه شهوی کند بهیمه

خوانند و آنرا که متابعت قوه غضبی کند سبعی خوانند

و آنرا که رذایل اخلاق ملکه بود شیطانی دور

تنزیل از جمله النفس اماره خوانند بعینه

اماره بالسوء اگر این رذایل در وی ثابت باشد
و اگر در وی ثابت نباشد بلکه وقتی میل بشر کند
پشیمان شود و خویش را ملامت کند از آن نفس لوامه
خوانند و نفسی را که بسعادت میل باشد طلب
خیر او را ملکه شده نفس مطمئنه و مخرج از او صفت
... خیر است یکی رفع موانع از وصول الحق و آن
شواغل ظاهر و باطنی است دوم مطیع کردن
نفس حیوانی عقل عملی و باعث شود در طلب
کمال سیم ملکه کردن اهل نفس انسانی را اثبات
با که به او شود قبول فیض حقیقت و تا لکمال

[illegible]

که اورا

که او را در جمیع [illegible] باشد برسد **فصل پنجم** در بیان
و مراقبه قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله حق سبحانه کسی حساب کرده
باشد و مراقبت گفتیم آگاه است و در این موضع
مراد از وی آن است در طاعت و معاصی را
خود حساب کند که کدام بیشتر است اگر طاعت
بیشتر باشد بداند که قدر طاعت او بر معاصی
و نعمتهای [illegible] در حق او کرامت کرده است
چه نسبت دارد اول وجود او چنین حکمتها
در اعضای او که علما تشریح چنین کتب

در شرح این فقره که فهم ایشان را رسته است
ساخته‌اند همه از آنچه هست از دریا قطره
سهم کرده‌اند و چنین می‌نماید که در فتوحات ساخته
که در وجود است همه اگر داده است و چنین وثیق
صنع در نفس او که مدرک علوم و معقولات بذات
خود و مدرک محسوسات است به قوی و اعضاء
و آلات که دیگر داده است و روزی او که از سهو
فطرت تقدیر کرده است و اسباب پرورش
او از علویات و سفلیات ساخته گردانیده پس
اگر فضل طاعات و معاصی این نعمتها دیگر نعمتها

که بر شمردن آن نتوان چنانکه فرموده است و ان تعدوا
نعمت الله لا تحصوها موازنه نکند تقصیر چون از همه
احوال واقف شود و اگر طاعت و معصیت
او مساوی باشد بداند که برای این نعمتها هیچ
بندگی قیام نکرده است و تقصیر خود واضح‌تر باشد
و اگر معاصی راجح باشد فویل له ثم ویل له پس
هرگاه که طالب کمال این حساب با خود کرده باشد
از او جز طاعت در وجود نیامده و خویش را
با همه جز طاعت نکند مقصر داند و از این جهت فرموده است
حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و اگر حساب خود نکند

ودر صحبت تمادی نماید وقت آنکه وان کان
مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
حساب او کنه در عذاب او چیزی عظیم افتد
وحق لا یؤخذ منها عدل ولا یقبل منها شفاعة
اما دنیا ان من ذلک و اما مراقبت آنست که بیننده
باطن وظاهر خود را آنگاه دارد تا او را چیز
در وجود نیاید که حساب آن را کرده باشد اهل
کرد اند یعنی ملاحظه احوال خود دایما میکنند
تا بر معاصی اقدام نه بر انکار او نه بر امثال
و طاعتی ادا از سلوک راه حق باز دارد

و نه قوی و نه ضعیف و این معنی همه شخص ظاهر دارد
واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه آنگاه
که مرتبه وصول بحظ رسد والله الموفق من یشاء
من عباده انه اللطیف الحکیم

فصل ششم

در تقوی قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم تقوی
پرهیز باشد از معاصی از بیم خشم خدای تعالی و چنانچه
از ... بیمار را که طبیب حکم باشد از تناول
آنچه در آن مضرت باشد اقدام بر آنچه منقص مزید
بیماری او باشد پرهیز فرمود تا علاج او درست
شود و در زیادتی بیماری او منجر آید ... لطف

نقل ع

که طلب کمال باشد از هر وجه منافی کمال بود
پس منع از حصول کمال باشد مثل از سر سلوک
در طریق طلب کمال پرهیز باید کرد تا آنچه مقتضی
وصول باشد در نهاد او در سلوک منفعه و موثر
باشد و سبب تمامی او تحصیل این مخرج و بر برقه که بیچیدن
تجنب و تحقیق تقوی که مبنا است خیرات
بی خوف و تکبر که بنیاد هر سعی و سوم طلب
قربت در شرح هر یک از این سه چیز درین مختصر اکتفا
خود بیان کرده آمد و در تنزیل و احادیث
ذکر تقوی و شمار تقیه بیشتر از این آمده است
که در این

که درین مختصر ایراد او تواند کرد و غایت همه آن
محبت باری باشد مبنی بر اوفی بعهده و اتقی فان الله
یحب المتقین باب سیم در سیر و سلوک در طلب کمال
و احوال سالک و آن مشتمل بر شش فصل است فصل اول در
خلوت فصل دوم در تفکر فصل سیم در خوف و حزن
فصل چهارم در رجا فصل پنجم در صبر فصل ششم
در شکر فصل اول در خلوت قال الله تعالی و ذر الذین
اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا
در علوم حقیقی مقرر شده است که هر ذات که مستعد
قبول فیض الهی باشد با وجود استعداد و علوم کرامت

از حصول این فیض محروم نتواند بود و طلب فیض از کسی
ممکن باشد که او را دو چیز معلوم بود یکی آنکه وجود این
فیض بقای شک و تجویز نداند مگر آنکه داند که وجود
این فیض در هر ذات که باشد مقتضی کمال آن ذات بود
و این هر دو علم معاون استعداد قبول این فیض باشد در همه
احوال چون این مقدمه معلوم گشت و تقریر داده شد گوییم
طالب کمال را بعد از حصول استعداد ازاله واجب باشد
و معظم موانع شواغل مجازی باشد که نفس را التفات بما
سوی الله مشغول دارند و از اقبال کعبه رو وصول به
مقصد حقیقی باز دارند و شواغل حواس ظاهره و باطنه
باشند

۱۱۱

باشند و دیگر قوی حیوانی از افکار مجازی اما چون
ظاهره شاغل باشند بدان صورتهایی که بینند و از
بشنوند و از نغمه‌ها یابند و بشنیده از صورتهای ملایمه
و لمس و بویها و طعمها و ملموسها و اما حواس باطنه
شاغل باشند بتخیل صورتها و فکرتها که خاطر را منفعت
باشد بتوهم محبتی یا منفعتی یا تعظیم مسرتی یا تصغیر مضرتی
یا انتظار امری و عدم انقطاع یا تذکر احوال گذشته
یا تفکر در اموری که طالب حصول آن امور باشد
یا نه اما وجاه و اما قوی حیوانی شاغل باشند بسبب
حرص یا خوف یا غضب یا شهوت یا خیانت یا جبن یا غره

بشرط زکوة باید قدر معدودی باشد ضرر از مولی
نباشد و انکار می زنی شانید بسبب تفکر در امور
غیر مهم یعنی غیر نافع باشد در جمیع مرحله باشتغال
بان از مطلوب محجوب شود و صفوت نجارت
است از آن که این جمله موانع پس صاحب خلوت
باید موضع خلوتی اختیار کند که یکی از محسوسات ظاهر دخل
نداشته باشد و قوی حیوانی از اعراض کرده اند
تا در آنکه ... که ملائم آن قوی باشد و دفع آنکه
غیر ملائم بود تحریک کنند و از فکر حجازی بکلی اعراض
کند و آن تفکرهای بود که غایت آن راجع بمصالح
تعالی

معاش و معاد باشد اما مصالح معاش مهور فانی
باشد و اما مصالح معاد مهموری که غایات آن حصول
لذات باقیه باشد نفس طالب را ... از زوال
موانع ظاهر دخل کردن ... از اشتغال بما سوی
خدا باید که همگی همت و جوامع همت اقبال کند بر جمیع
شروع نفسی ترقب واردات حقیقی که او را
تفکر خوانند و آن در فصل ... ایراد کرده شود لیکن

دو

این است فصل دوم در تفکر قال الله تعالی اولم
یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض
و ما بینهما الا بالحق هر چند در معنی تفکر وجوه بسیار گفته اند

خلاصه همه وجوه آنست که تفکر سیر الهی است
از مبادی مقاصد بنظر اعتبار چنانکه گفته اند در اصطلاح
مبادی و هیچ کس از مرتبه نقصان بمرتبه کمال نتواند
رسید الا بسیر و از این سبب گفته اند اول واجبات
تفکر و نظر است و در تنزیل حث بر تفکر زیاده
از آنست که بر توان شمردن ان فی ذلک لآیات
لقوم یتفکرون و در حدیث آمده است تفکر ساعة
خیر من عبادة سبعین سنة و مراد آنست که مبادی
سیر که از آنجا آغاز حرکت باید کرد آفاق و انفس است
و سیر [illegible] لازم است از آیات [illegible] در کلمها

که در هر ذره

که در هر ذره از ذرات هر یک از این دو گونه
آیات شود در عظمت و کمال مبدع [illegible]
[illegible] نور ابداع او در هر ذره کرده
شود سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق و بعد از آن استشهاد
از حضرت جلال او بر صحت او ست
از مصنوعات اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید تا در هر ذره از ذرات تجلی ظهور
او مکشوف گردد اما آیات آفاق از معرفه
موجودات که سوای انسان باشد حاصل آید

و حکمت وجود هر یک بقدر استطاعت انسانی
حاصل شود و آن مانند علم هیئت افلاک و کواکب
و حرکات اجرام هر یک و مقادیر اجرام
و ابعاد و تأثیرات آن و هیئات عالم سفلی
و ترتیب عناصر و تفاعل آن بحسب صور و کیفیات
و حصول امزجه و ترکیبات معدنی و نباتی
و حیوانی و معرفت قوای نفوس ساده و قلوب
و مبادی هر یک و آنچه از آثار آن و در آن
واقع شود از مناسبات و مختلفات خواص
و شمار کائنات و جز آن پس حکمت تعلق دارد از علوم
امداد

امداد و مقادیر و لواحق و اما آیات
نفس از معرفت احوال و اقسام نفس شده و آن
معلوم شود بعلم تشریح اعضای معدوده از عظام
و عضلات و اعصاب و عروق و منافع
هر یک و احوال آن مانند صحت و مرض و معرفت
نفوس و کیفیات ارتباط او با بدن و احوال
و افعال و انفعالات هر یک از یکدیگر
و اسباب نقصان و کمال در هر یک مقتضی
سعادت و شقاوت عاجل و آجل و آنچه بدین
تعلق دارد و این جمله مبادی سیر است بجز

این فصول و ابواب معلوم شود و از حصول
باشد بنهایت مرتبه کمال **فصل سیم** در خوف
قال الله تعالی وخافون ان کنتم مؤمنین بدانکه گفته اند
الحزن علی ما فات والخوف لما یأت پس
حزن عبارت باشد از تألم باطن بسبب وقوع
مکروهی که دفع آن متعذر باشد یا فوات فرصتی
یا امری مرغوب فیه که تدارک او متعذر باشد
وخوف عبارت بود از تألم باطن بسبب توقع
مکروهی که اسباب حصول آن ممکن الوقوع باشد
یا توقع فوت مرغوبی که تدارک آن متعذر بود
بلی

پس اگر اسباب حصول معلوم الوقوع یا مظنون
بظن غالب بود از انتظار مکروه نیز خوف
و تألم زاید باشد و اگر تعذر وقوع اسباب
معلوم باشد و حذر از آن خوف خوانند که بسبب
آن مالیخولیا باشد و حزن و خوف در باب
سلوک از قبیل رذائل باشد چه حزن اگر بسبب
ارتکاب معاصی باشد و یا بسبب فوات مدت
گذشته در ضبط اوقات عبادات یا در ترک سیر
در طریق کمال مقتضی تصمیم عزم توبه شود
و خوف اگر از ارتکاب گناه و نقصان و نا امیدی

بدرجه ابرار باشد موجب حسابه نمودن در
اکتساب خیرات و مبادرت در سلوک طریق
کمال باشد ذلک یخوف الله به عباده و سکه
در این مقام از حزن و خوف غافل باشد از اهل
قساوت بود فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
اولئک فی ضلال مبین و مراتبی که در این مقام
بسبب زوال این خوف باشد مقتضی هلاک
باشد افأمنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرین و اما اهل کمال از این خوف و حزن
مبرا الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون

یحزنون و اما خشیه بحسب لغت خوف و خشیه
یک معنی است و در عرف این طایفه میان هر دو
فرق است خشیه العلماء خاص است انما یخشی الله
من عباده العلماء بهشت ایشان خاص است
ذلک لمن خشی ربه و خوف ارباب معنی است
لا خوف علیهم پس حقیقت خشیت استشعار باشد که بسبب
شعور بعظمت و هیبت حق جل و علا و وقوف
بر نقصان خود و قصور از اداء حق بندگی
با تحمل ترک ادب و از عبودیت با اجلال لطف عنایت
لازم اید پس خشیه خوف خاص باشد و تحول

باقی از رجاء از سبب خوف و رجا باشد
و خوف و رجا متعلق بلا نیز او و سلوک رجا
مشتمل بر فواید بسیار بود بعد خوف که رجا باعث
باشد بر ترقی و در درجات کمال و در سرعت
سیر در طریق حصول مطلوب یرجون تجارة
لن تبور لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله
و نیز رجا مقتضی حسن ظن باشد بمغفرت و عفو
باری تعالی و ثقت برحمت او اولئک یرجون
رحمة الله و موجب حصول نشاط و موجب
این توقع فرموده است که انا عند ظن عبدی

بعدم

بی و عدم رجا در این مقام یأس و قنوط باشد
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
و یأس بسبب یأس هدف لعنت الهی شده است
که لا تقنطوا من رحمة الله اما چون سالک بمرتبه معرفت
رسد رجا او منتفی شود بسبب آنکه داند که رحمت
الهی شامل است با ساخته اند و بچه ساخته اند نسبت
و با این تصور اگر رجا باشد علامت جهل باشد
تمامی آنکه در نهایت و در بدایت باشد با نقصانست
از سبب اسباب بجهة حصول از مطلوب و در فضل
کرده شده و این فضل معدوم شود که دائم که یا لکت

در سلوک باشد از خوف و رجا خالی باشد بیچون

زیرا خوف و خاصه از استماع آیات وعد و وعید
و نفس دلایل نقصان و کمال توقع وقوع هر یک
حال از دیگری و تصور آنکه انتهای سلوک با وصول
باشد بمقصد بالای همه حال و حرمان رجا مقابل
خوف لازم آید و ترجیح یک طرف بر دیگر طرف ممکن
نباشد اذ لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا
اما هرگاه جانب رجا ترجیح دهد ایمنی که سبب گناه لازم
آید افامنوا مکر الله و اگر خوف را ترجیح دهد یأس
لازم آید انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

فصل پنجم

فصل پنجم

فصل پنجم در صبر قال الله تعالی و اصبروا ان الله

مع الصابرین صبر در لغت حبس نفس است از جزع
بوقت وقوع مکروه و آن منع باطن باشد از اضطراب
و باز داشتن زبان از شکایت و کف جوارح و اعضا
از حرکات غیر معتاد و صبر سه نوع باشد اول صبر عوام
و آن صبر نفس باشد بر سبیل تجلد و اظهار ثبات در تحمل
تا ظاهر حال او نزدیک عاقلان و عموم مردم مرضی باشد
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم
غافلون دوم صبر زهاد و عباد و اهل تقوی و ارباب حلم
از جهة توقع ثواب آخرت که انما یوفی الصابرون

اجرهم بغیر حساب که هم صبر کاران چه بعضی از اهل دل
اشعار داده‌اند که گروهی از جهت قصور آنکه معبود جل ذکره
است نداند آن گروه از دیگر بندگان خاص گردیده‌اند
و بشارت که ملحوظ نظر داشته‌اند و بشر الصابرین الذین
اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة در شان ایشان رسیده
که جابر بن عبدالله انصاری که از کبار صحابه بوده است
در آخر عمر بضعف پیری و عجز مبتلا شده بود محمد بن علی
ابن الحسین المعروف بالباقر به عیادت او رفت
و حال او را از و سوال کرد گفت در حالتیم
که پیری

که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ
از زندگی بیشتر دوست میدارم محمد الباقر فرمود من اما
چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم و اگر
جوان دارد جوانی دوست تر
دارم از پیری و اگر بیمار دارد بیماری و اگر
تندرستی دارد تندرستی و اگر مرگ دهد مرگ و اگر
زنده دارد زندگی چون جابر این سخن بشنید دست
محمد الباقر را بوسه داد و گفت صدق رسول الله
که او مرا گفت که تو یکی از فرزندان من حسینی را
بینی که یبقر العلم بقرا کما یبقر الثور الارض

و بدین سبب در اواخر مقام اولی و اخرین جمع
و از معرفت این مراتب معلوم شود که صابر در مرتبه
اهل صبر بوده است و محبه در مرتبه اهل رضا بوده
و بعد از این شرح رضا داده امد فصل ششم
در شکر قال الله تعالی و سنجزی الشاکرین شکر در لغت
ثنا است بر منعم بازای نعمت و حاصل عظم نعمتها بل
جمله نعمتها از حق است پس چیزی مشغول بود
شکر او تعالی باشد و قیام بشکر سه چیز لازم شود
یکی معرفت نعمت منعم که از اتفاق و احسان منعم بر اوست
دوم شادی بحصول آن نعمتها و سوم
جهد

فصل ۶

121

حمد نمودن و تحصیل رضای منعم بقدر
امکان و استطاعت و آن محبت باشد
در باطن و ثنا و تعظیم او بر وجهی که لایق
باشد در قول و حمد نمودن و در قیام بخدمه
قیاس با منعم بان قیام باید نمودن از
مکافات بخدمت و طاعت با اعتراف
بعجز لئن شکرتم لازیدنکم و فی
الخبر الایمان نصفان نصف
صبر و نصف شکر چه سالک بصبر

حال از ملاقات امری ملایم یا غیر ملایم خالی
نباشد پس بر ملایم شکر باید کرد و بر غیر
ملایم صبر و هر جا که بازای صبر جزع است
و بازای شکر کفران است و کفران
نوعی از کفر است ولیکن کفر تمام آن
عذاب بی تبدیل دارد و از اینجا معلوم
شود درجه شکر از درجه صبر
عالی‌تر است و چون شکر نتوان
گذارد الا بدل و زبان و اعضای دیگر

در نعمت است

در نعمت اول است و قدرت بر استعمال هر یک از آن
نعمتی دیگر و از نفس نیز قدرت در استعمال هر یک نعمتی دیگر
پس اگر خواهد که بر هر نعمتی شکری گزارد بر این
نعمتها هم شکری دیگر لازم گردد که از دو سخن در گذرد
این شکرها یا آنکه گذرد از اول و انتهای نعمت باشد و از عهده
بعجز از شکر خود مراتب شکر باشد چنانکه عجز و اعتراف بعجز
از شکر بزرگترین شکر است و برای این سبب گفته اند
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
و فوق یقول الله یقول و نزد یک اهل التیم
شکر منقسم شود چه شکر شمردست آنکه بر قیام بمکافات

وجی زات منعم وآنکس که در مقام محبی بود

که خود را هیچ محب ننهند و چگونه در منعم کسی تواند

اند که همه او باشد پس نهایت مشتاقی آنجا باشد که خود

را وجودی داند منعم را وجودی **باب چهارم**

در ذکر احوال که مقارن سلوک حادث شود

تا آنگاه که حصول مقصود باشد و آن مشتمل بر شش

فصل است **فصل اول** در ارادت **فصل دوم** در شوق

فصل سوم در محبت **فصل چهارم** در معرفت

فصل پنجم در یقین **فصل ششم** در سلوک

فصل اول در ارادت قال الله تعالی واصبر نفسک

مع

مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی

یریدون وجهه بدانکه اراده خواهشت

و آن مشروطست بدو چیز یکی شعور بمراد و شعور

بر کمال که مراد او در آن حاصل باشد و بحسب مراد

پس اگر مراد از قبیل اموری باشد که مرید

را که تحصیل آن ممکن باشد چون اراده بقدرت

او منضم شود هر دو موجب حصول مراد شوند

و اگر از قبیل اموری باشد که حالی موجود باشد

در خارج باشد هر دو مقتضی حصول مراد شوند

پس اگر در حصول آن توقفی افتد اراده مقتضی

حاصل شود و در مرتبه که از شوق خواهند و شوق
بیش از وصول باشد و اگر وصول متدریج باشد
چون از وصول اثری حاصل شود از محبت خواهند
و محبت را مراتب بود مرتبه چون نهایت ابتدای سلوک
و انتهای سلوک باشد و اما اراده و مقارن سلوک
باشد و بر وجهی و اعتبار مقتضی سلوک باشد چه طلب
کمال لازمی از اراده بود و چون اراده منقطع شود
بسبب وصول بعلم و امتناع وصول سلوک نیز منقطع
شود و این اراده که مقارن سلوک باشد با اهل
نقصان خاص بود اما اهل کمال را اراده عین

مراد

مراد بود و در حدیث آمده است که در
بهشت درختی است که از طوبی خواهند بر کسی
را که آرزو بود مراد او بر او و معانی او در حضرت
او بود پس هیچ چیز را انتظار نبرند و گفته اند بعضی مردم را
در طاعتی که در دنیا کنند ثواب در حضرت باشد و بعضی
بهای عملی ایشان عین ثواب ایشان باشد و این سخن
مؤکد آنست که بعضی از اراده عین مراد باشد و گفته اند
در سلوک مرد چه مرید در سیر اول اراده منتهی گردد
تا از سر کمال که طالب این مرتبه بوده است لو قبیل
لی، مرتبه اول ارید و ای لا ارید فصل دوم

در شوق قال الله تعالى وليعلم الذين اوتوا العلم
انه الحق من ربك فيؤمنوا به فتخبت له قلوبهم شوق
وقتی لذت محبتی باشد که لازم مر طالب اراده باشد
همیشه بمشقت الم مفارقت در حال سلوک
بعد از آنکه او را اراده شوق ضروری باشد و باشد
که پیش از سلوک خود شعور بکمال مطلوب حاصل شود
و قدر سیر آن متعلم باشد و صبر بر مفارقت
نقصان پذیرد شوق حاصل شود بلکه هر چه اهل
در سلوک ترقی بیشتر کند شوق او بیشتر شود و صبر
کمتر تا آنگاه که بمطلوب رسد آنگاه از آن لذت بکمال

حاصل

حاصل شود در نهایت الم شوق منتفی گردد
و از آن بطریق لذت باشد که مشاهده محبوب را
شوق چنانکه در این حال غیبت آشنا را باشد که غائب
بُعدی داشته و بمرتبه هنوز نرسیده فصل سوم
در محبت قال الله تعالى ومن الناس من يتخذ من دون الله
اندادا يحبونهم كحب الله والذين آمنوا اشد حبا
لله محبت ابتهاج باشد بادراک کمالی یا بتخیل حصول
کمالی از مطلوب محقق که در شعور به وجهی
دیگر محبت میل نفس باشد بچه در شعور آن لذت
بکمال مطلوب مقارن شعور شود در حصول لذت

ادراک ملائمت یعنی نیل کمال پس محبت
از لذت بحیثیت لذت [illegible] باشد و محبت
فی حد ذاته منقسم است و اول مراتب او
ارادت است چه اراده با محبت باشد والا از
ازین جهت مقارن شوق باشد و با حصول تام
که اراده و شوق منتفی شود محبت غالب
تر شود و دائم که از منی [illegible] طالب و مطلوب
اثری باقی باشد محبت ثابت بود و عشق محبت مفرط
باشد و باشد که طالب و مطلوب متحد باشد و بنا بر
منافیت و چون این عقبه را زایل شود محبت منتفی گردد
دیگر

پس اخر نهایت محبت عشق اتحاد باشد
و حکما گفته اند که محبت بفطرت باشد یعنی
و محبت فطری در همه کاینات موجود باشد چه در
فلک محبتی مقتضی حرکت اوست و در هر عنصر
که طلب مکان طبیعی در آن مرکوز است همین محبت
دیگر احوال طبیعی از وضع و مقدار و میل و انفعال
و در مرکبات چه آنکه در معدن طلب این را و در غایات
زیاده بر آنچه در مرکبات باشد بسبب آنکه در طرفی
نمو و اغتذا و اقتضای بذر و حفظ نوع متحرک
باشد و در حیوان زیاده بر آنچه در نبات باشد

، نه الفت و انس چنانکه در محبت به تزویج

و شفقت بر فرزند بر اینا، نوع و اما محبت

کسبی اغلب در این نوع از آن باشد و سبب این یکی

از سه چیز بود اول لذت و آن جسمانی باشد

یا غیر جسمانی و هر دو حقیقی اند دوم منفعت

و آن هم مجازی باشد چنانکه محبت دنیاوی که نفع

بالعرض باشد یا حقیقی که منفعه او بالذات

بود سیم مشاکلت چنانکه جوهر و آن دایم بود

چنانکه میان دو کس که هم طبع و هم خلق باشند

و با خلاق و شمایل و خصال همدیگر متبهج شوند

و با حکی

را خاص بود و مبان الحق، نه محبت طالب کمال

کاری مطلق را و باشد که سبب محبت مرکب باشد از این

اسباب مذکور یا مرکبی ثنائی یا ثلاثی و محبت مبنی بر

معرفت بیشتر باشد چنانکه عارف را با آنکه

لذت و منفعت و خیر همه از کاری مطلق یا خیر سه

لیس او در محبت کاری مطلق صاحب اینها ناقصه برادر دیگر

محبتها بود یعنی والذین آمنوا اشد حبا لله این گروه

گروه دو ای ذوق گفته اند که رجا و خشیت و شوق

و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم همه از لوازم

محبت باشد چه محب بر تصور رحمت محبوب و فیض رجا کنند

و بالتصور هیئته او تحقق خشیه و یا عدم
حصول تحقق شوق و استقرار حصول تحقق
الانس و فرط الانس اقتضای بسط و یا تعجب
انقباض تحقق اقتضاء توکل و امتحان برادر که
از محبوب [illegible] در شوق تحقق رضا و تصور
قصور و عجز خود کمال اهل [illegible] و کمال
او تحقق تسلیم و درجه محبت حقیقی صرف تسلیم
دارد و الکاره که [illegible] منطق محبوب را داند
و محکوم منطق خود [illegible] عشق حقیقی صرفی [illegible]
دارد که از همه اعراض [illegible] و توجه [illegible]
دائم

و الیه یرجع الامور **فصل چهارم** در معرفت
قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه
و اولوا العلم قائما بالقسط ای معرفت شناخت
باشد و اینجا مراد از معرفت مرتبه بلند تری از مرتبه
حضرت شناسی است چه حضرت شناسی از مراتب انبیا است و شهدا
مراتب معرفت حقیقت که اکثر را الحقیقی حق را
شناسنده که شناسنده باشد که موجود است که هرچه
رسد خبر شود و اثر او در که [illegible] و را و باشد ظاهر
گردد چه آنکه از و بر دارد از [illegible] النفقه در ودیعه
نمیدهد و هرچه از وجدا شود بر ضد طبع او باشد

دان موجود در آتش خواهند بود و سوخته خواهند
کی نگه‌داری شان نه باشد مقلد ان خواهند ماند
کسانی که سخن بزرگان الصدق نی کرده باشند و در شب
به وقوف برچیزی لطفی که نمیرسند بدرستی جماعت باشند
کسانی باشند که از آتش دود دهان رسیده و دیده
که این دود است و دیده که از آتش دود دهان
رسیده و دیده که این دود از چیزی می‌آید پس حکم کنند
موجود بودن دود شرار است و در سوخته کسانی هم
شناخت باشند از لطف باشند که ببرهان قاطع دیده
که صانعی است جل اسمه و قدر ذات او بر وجود او

دلیل

دلیل آن زنند و بالای همه مرتبه کسانی باشند که از حرارت
آتش حکم بادرست شمرای احاسی کنند و بان منتفع شوند
و در سوخته کسانی که بی ترتیب باشند نزدیک آن بغیب باشند
و صانع را شناسند مسی و را در لحاظ … بالای این مرتبه
کسانی باشند که در آتش ساقط باشند به حرارت طبیعی
و الفیج و غیر آن و این جماعت منتج نه کسانی باشند که
نه سوخته دیده باشند و بان منتفع شده و نه آ…
مراتب احوال آتش باشند و بالای این مرتبه کسانی باشند که
آتش را مشاهده کنند و شرایط لوازم آتش و خشم‌ها را آنان
شناخته موجود آتش کنند و این جماعت در سوخته منتج به

اهل بینش باشد و این را عارف خوانند و معرفت
حقیقت این را بود که در مرتبه دیگر باشد
و در بالای این هیچ درجات عرفان نباشد و این را
اهل یقین خوانند و ذکر یقین که از این آورده شود
در اثنای جمعی باشد که معرفت ایشان از باب
سعادت باشد و ایشان را حضور خوانند و در این
و در باب طالبان خاص باشد و نهایت معرفت این باشد
که عارف منتهی شود، نه کسی که اینجا رسیده و خبر شود

فصل پنجم در یقین و فایده آن و آنچه در آن قبول
و در حدیث آمده است که من اوتی حظه من الیقین

دا

ورا اوتی حظه منه لم یبال بما انتقص من صلوته
و صومه یقین در عرف اعتقاد را باشد جازم مطابق
ثابت که زوال آن ممکن نباشد و آن تحقیق مؤلف بود
از علم به معلوم و از علم به آنکه خلاف آن علم آن
محال باشد و یقین را سه مرتبه است و در تنزیل
علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین آمده است
چنانکه گفته است لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم
ثم لترونها عین الیقین و دیگر گفته است فنزل من حمیم
ان هذا لهو حق الیقین و در شرح آنچه که در باب
معرفت گفته آمد شاید هرچه در نظر به توسط

نور آتش تا به علم الیقین است یعنی به جرم آتش
که مقتضی نور است نرسیده بل حرارت نیز دیده
باشد به عین الیقین است و تا هرگاه در که آتش او
رسد تا هویت او را محو کند و آتش صرف حق الیقین
حجم هر چند آتش نمود است اما چون نهایت مرحله
او انتفای هویت جسمی است رؤیت او از دور
و نزدیک و دخول او در او نه انتفای غیر مقتضی آنکه
بنا بر این سه مرتبه بنا دهد است و آنکه علم تحقیقی اکبر

فصل ششم در سکون مراد آیه کی الذین منعوا از نطقهای
تعلق بعلم یا نبوت الا به کمال نطقهای القلوب سکون
دو نوعست

دو نوعست یکی از خواص اهل نقصان و آن
بعضی در سلوک بود و قیاس حبش از مطلوب و کمال
بیخبر باشد و وقت حصول عطا و انوار اطمینان
خورسند و جائی که یا آن در سکون باشد
حرکت و سیر و سلوک خواهند چه حرکت از لوازم
محبت باشد که قبل از وصول باشد و سکون از
لوازم معرفت که متقارن الوصول باشد
و بدین سبب گفته اند لو تحرک الساکن لفلک
ولو سکن المتحرک لهلک و از این جا فرق تا بعضی گفته اند
و آن اینست که نطق الحق فی فلک و سکوت

المحیط ملک این باب جدول ممالک و الکفاه
که واجب شود باب پنجم در ذکر آنچه
این فصول را باعث شود و این مشتمل بر شش
فصل است فصل اول در توکل فصل دوم
در رضا فصل سوم در تسلیم فصل چهارم
در توحید فصل پنجم در جهاد فصل ششم
در وحدت فصل اول در توکل بدانکه حق تعالی
و بدانکه توکل آن است که تفویض کند کار را
بکسی که از وی بهتر بود و درین موضع مراد از توکل
بنده آنست که در کارهایی که او را حاصل شود او را
دگر

پیش آید چون او را یقین باشد که حق تعالی
از وی داناتر است و تواناتر بهر او کار کند
با جمله لطف پروردگار او را بیش از وی دوست
دارد قطع کند خود رسنده را این باشد و تن بتوکل علی
خود حسبه ان الله بالغ امره و چون رسنده او را که
ضرر کند و نفع رساند آنجا شود که متوکل
در حال گذشته خود گمان او تا تجرد او در
در وجود او در وجه آن حکمت در آفرینش او
بیند اگر چه همه عمر خود دانداز یک آن تواند
شناخت و او را پرورش دهد داند از درون

و بیرون او کارها همه از تو ثمرات بود

و بدان از نقص ما کمال ثمرات رسید

به انس او معصیت ادب خیرات بدان

که آنچه در مستقبل خواهد بود هم خواهد ساخت اراده

او نیست بیرون نخواهد بود پس برو بی اعتماد

کنند اضطراب کنند یا تمنّا ضمیر القطع الا لیم

کف ه کار شود نه در زرقه وصیت الحجیب

در تکلیف ما بود که دست از همه کارها باز

گذارد و گوید خدا اگر خواستم که چنان بود

نه بیرون از آن امور القیاس شده باشد که هر چه

و

در اضطراب در [illegible]

خیر ضرر است از ضرر است لیس خیر است

که در عالم واقع شود و بحسب شروط و اسباب جمیع

نیست و چه قدرت و ارادت حق تعالی بچیزی تعلق

گیرد دون چیزی دیگر و لا محاله بحسب شرط

و سببی که محقق باشد آن چیز تعلق گیرد خواهی نا

و علم و قدرت و اراده خواهی نا هم از جمله

شروط و اسباب شمرد که مخصص باشد و بعضی

امور باشد که اول آن امور را وجود نسبت به

پس تا هر گر در آن کارها که قدرت و ارادت

او شرط و سبب وجود است مجبور باشد

باشد یعنی که بتوسط او کارها که مقدور و مقصود
و محبوب او باشد تمام شود و چون چنین باشد جبر و قدر
متحد منضم و مجتمع شده باشد چه انکار اگر نسبت
بوجهی و بجهتی در خیال آید و چون نظر را
تقویت کنند نه جبر مطلق باشد و نه قدر مطلق و
حکما را که گفته‌اند لا جبر و لا تفویض بل
امر بین الامرین محقق شود پس خود را
در افعالی که منسوب با اوست متصرف داند
تصرفی که در آن بمنزله تصرف آلات
باشد نه بمنزله تصرف فاعل آلات بحقیقت

[illegible]

آن کس همت را که بر نسبت لطف علت و دیگر
نسبت آلت مجرد میشود و همه از فعل
باشد به آنکه آلت ترک توسط خود کرده
باشد و این لغایت دقیق باشد جز بریاضت
قوه عقلیه این تحقیق نتوان رسید و هر کس
که بدین مرتبه رسید یقین داند که مقدر همه
موجودات یکیست و هر امری که حادث
شود در وقتی مخصوص بشرط آلتی و سببی خاص
بی [illegible] و مکینه و تعبیه را از طلب و [illegible]
مؤثر نیز در وجود آن امر از جمله شروط و اسباب

داند، از دوستی که امور عالم خلاص باید
یا آنکه در تربیت کند، و خاص شده باشد از عزیز
محبت باشد و در حقیقت یعنی الیقین الله عنده
تصور کند و اگر عکس از رحمه موکلان باشد و این اتمه
مدح او و مثال او و نزل له فان داغزمت
فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین **فصل دوم**

فصل ۲

در رضا قال الله تعالی لکیلا تأسوا علی ما فاتکم
ولا تفرحوا بما آتاکم رضا خوشنودی است و آن
ثمره محبت است و مقتضی عدم انکار است بر ظاهر
و چه در باطن و چه در دل و چه در قول و چه
در عمل

در عمل و در ظاهر رضا اسقاط آن باشد که چون بلائی
از ایشان زاری نباشد یا از خشم و عقاب او ایمن نشود
و در حقیقت رضا اسقاط آن باشد که از چون بلائی
راضی باشد و این چنان بود که ایشان را هیچ حالی
از احوال مختلف نه بگذرد از نزدیکی و لقا و فنا
و رنج و راحت و سختی و ثقاوت و غنی و فقر
مخالف طبع باشد بلکه امر دیگر ترجیح جز آن نداشته باشد
که صدور همه از اراده حق تعالی است و محبت او مقتضی
در طبایع ایشان راسخ شده باشد پس اراده
و مراد او را بر ترجیح نفس بدهد و به جهت ایشان اراده

بشنو که از بزرگان این مرتبه گفته اند
که عشق وبال عمر است و در بنده عمر لم یقل لشی
کان لیته لیت لم یکن و لا شی، لم یکن لیته کان
و از بزرگی پرسیده اند که در مرتبه در خود چه اثر
یافته گفت از مرتبه او زمین پرسیده است و مع دیگر
اگر از ذات من دوزخ پلی سازند و خلایق
را از این دوزخ بسلامت بگذرانند و به بهشت رسانند
و مرا تنها در دوزخ کنند ابد الآباد در دل آید
که چرا حظ من تنها این است بلکه حظ دیگران
و هر کس که آن در احوال مختلف کم یاد کرده است
والله اعلم

در طبیعت او راسخ شود مراد از تحقیق آن
باشد که در وقع شود از اینجا گفته اند هر کس که او را
هر چه آید و بپسندد هر چه او را آید و چون
تحقیق گشت رضای حق از بندگان آنگاه ظاهر
شود که رضای بنده از حق حاصل شود چنانکه
عنهم و رضوا عنه پس دوام که کسی را اعتراض
بر امری از امور و وقایع کلی دنیا آنگاه در خاطر آید
ممکن باشد که در خاطر او در او مرتبه رضا نصیب
باشد و صاحب مرتبه رضا مشغله درباش باشد چه
او را ابتدا و نهایت باشد ابتدای نهایت

ز همه هشت بهشت و رضوان می‌آید اگر دارا
بهشت را رضوان خوانده‌اند و گفته‌اند
و گفته‌اند الرضا باب الله الاعظم
چه هر کس که به رضا رسید به بهشت رسید و در هر لحظه
که نظر کند منور به رحمت الله گردد المؤمن ینظر بنور الله چه رضای
آنکه موجد همه موجودات است اگر بر داری از امور
الکن رضا به آن امر از وجود صحیح باشد و چون مرجع
امر او الکن رضا باشد پس از همه راضی باشد
نه مر هیچ فایت متالف شود و نه هیچ حادث
تهیج کرد و از آن دکمه بی عزم الامور

فصل ۳

فصل سیوم در تسلیم قال الله تعالی فلا و ربک
لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما هم
باز سپرده باشد و در نفی ضمیر مراد از تسلیم
آنست که هر چه سالک از محبوب نسبت کرده باشد
از آن راضی باشد و این مرتبه بالای مرتبه توکل
باشد چه در توکل رضا … بجا آنست
که او در اختیار میکند پس نفس خود … ایقان میدهد
و در تسلیم قطع این تعلق میکند هر امر که او در وجود
نفس مشمر … الحق بود و این مرتبه …

مرتبه رضا باشد چه در مرتبه رضا هر چه حضرت کند
موافق طبع او باشد و در این مرتبه طبع خود موافق
و مخالف جمله یکسان کرده باشد ازان طبعی باشد
باشد، او را موافق و مخالفی باشد لا یجدوا فی
انفسهم حرجا مما قضیت از مرتبه رضا باشد
و یسلموا تسلیما از مرتبه بالای آن مرتبه و چون محقق
سالک بنظر تحقیق نگرد هر دو را نه جز رضا دارند
و نه جز تسلیم چه در هر دو حضور را روی
حقیقی مرتبه نهاده است، او را ضمن باشد حق
مرضی عنه و او موردی باشد و حق قابل و این

اعتبارات

اعتبارات است که توجه باشد منتفی گردد

فصل چهارم در توجه کمال الهی بتجلی و کمال

مع الله آنها اخر توجه تا کلفتی دیگر گردد
و توجه نظر اول شرط باشد در آن حال که مبدأ
معرفت بود نظر الصدق اگر حضرت احکمیت اعمال
الله در حضرت نظر دوم کمال معرفت باشد که بعد از
اتصال حاصل شود در آن حال بود که هر گاه که
مؤمن را لقی باشد که در وجود جز یک تجلی و فیض وحدت
و فیض او را وجود بغیر وحدت بس نظر از
کثرت بریده کند بهمه تا در او دیگر بینه پس

اسمه را اثبات کرده باشد در سر خود از مرتبه

وحده لا شریک له فی الالوهیة این مرتبه رسیده

باشد که وحده لا شریک له فی الوجود و درین

مرتبه ما سوی الله حجاب او شود و در نظر شعور او

شرک مطلق شمرده شود زیرا که حق گوید وجهت

وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا

من المشرکین فصل ششم در تحقیق قول الله تعالی

و لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو توحید ناکرده

باشد و تحقیق توحید نشده و لا تجعل مع الله الها

آخر چه در توحید شایبه شرک خفی که در تحقیق توحید

ولی

پس هرگاه که یکی نه مطلق در ضمیر او راسخ

شود هیچ چیز بدون او التفات نماند تا که توحید

رسیده باشد و توحید آنست که جماعت لفظ

فی صدر ان توهم کنند که مراد در توحید نه شده

بنده با خدا متعالی باشد تعالی الله عن ذلک

علوا کبیرا بلکه آنست که همه او را بینند

بتکلف انکه گویند هر چه موجودات است از اوست

پس همه تا باشد بی حاجت چون نور تجلی او

ما شود غیر او نبینند و همه در روش باشد

همه یک شود بخود و هر جمعی بحضور حلاج که

ست

گفته است بینی وبینک انّی ینازعنی فارفع
بفضلک انّی من البین مستجاب شده است
این است او از میان برخیزد تا تواند گفت
انا من اهوی ومن اهوی انا، و درین مقام معلوم شود
که آن کس که گفت انا الحق و آنکس سبحانی ما اعظم
شانی دعوی الوهیت نکرده بل دعوی نفی
انیت خود و اثبات انیت غیر خود کرده است
والله اعلم فصل ششم در وحدت قال الله تعالی
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار وحدت
یکی است و این بدین جا درست صادر کرد
تمام

نفوده
علوع

